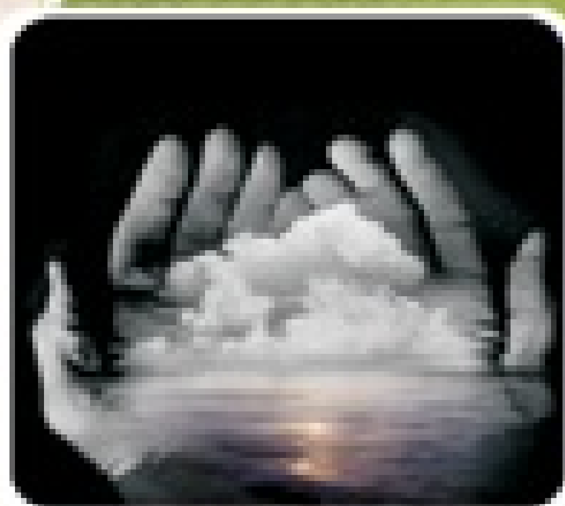






توسل در یک نگاه

بسم الله الرحمن الرحیم

توسل در یک نگاه

نویسنده:

محمد عابد سندی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
توسل در یک نگاه ----- ۶
مشخصات کتاب ----- ۶
اشاره ----- ۶
دیباچه ----- ۱۰
آشنایی با نویسنده ----- ۱۲
کتابنامه ----- ۶۸
درباره مرکز ----- ۶۹

توسل در یک نگاه

مشخصات کتاب

سرشناسه : سندی، محمدعابد، ۱۱۹۰؟ - ۱۲۵۷ق.

عنوان قراردادی : محق‌التقول فی مسالهٔالتوسل. فارسی . برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : توسل در یک نگاه/ محمدعابد سندی؛ تعلیق و تحقیق وهبی سلیمان غاوجی؛ مرکز ترجمان دینی.

مشخصات نشر : تهران: نشر مشعر، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۶۷ ص.

فروست : رد اهل سنت بر وهابیت؛ ۳.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۳۰۱-۸

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : این کتاب ترجمه از بخش عربی تحت عنوان " محق‌التقول فی مساله‌التوسل " تالیف محمدزاهد کوثری می باشد.

موضوع : توسل -- احادیث اهل سنت

موضوع : وهابیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها -- احادیث اهل سنت

شناسه افزوده : غاوجی، وهی سلیمان، مقدمه‌نویس، مصحح

شناسه افزوده : کوثری، محمد زاهد، ۱۸۷۹ - ۱۹۵۲ م . محق‌التقول فی مسالهٔالتوسل . برگزیده

شناسه افزوده : مرکز تخصصی ترجمان دینی

رده بندی کنگره : BP۲۲۶/۶/س۸۸ت۹ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۶۸

شماره کتابشناسی ملی : ۲۳۳۲۷۲۸

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

دیباچه

ص: ۵

وهابیت فرقه‌ای است که قدمت آن به بیش از دو قرن نمی‌رسد، اما این فرقه با تکیه بر ظواهر برخی آیات و روایات به بهانه مبارزه با شرك و کفر در مقابل همه مسلمانان ایستاده و آنان را به شرك و کفر متهم می کنند.

امروزه این فرقه مدعی دفاع از مسلمانان است و خود را تنها منادی اسلام واقعی می‌خواند.

آنان مدعی‌انـد که همه مسـلمانان طرفـدار افکار و انـدیشه‌های «ابن‌عبدالوهاب» و «ابن تیمیه» اند و حال آنکه اندیشـمندان اسـلامی و پیروان سایر فرق اهل سنت چنین ادعایی را نپذیرفته و سالیان متمادی با این افکار انحرافی به مبارزه برخاسته‌اند.

آنچه در پیش روی حقیقت‌جویان است ترجمه کتاب حول التوسل و الاستغاثه از نگاشته‌های محمد عابد السندی از اندیشمندان اهل سنت در رد برداشت‌های وهابیان است. بـدیهی است که ترجمه این گونه آثار به معنای تأییـد همه محتوای نوشـته نبوده و چه بسا در برخی موارد با اندیشه متکلمان

ص: ۶

شیعه در تعارض باشد.

امید است این سلسله آثار مقبول طبع بلند اندیشه‌وران عرصه شناخت ملل و نحل قرار گرفته و راهی روشن فرا روی جست‌وجوگران حق و حقیقت قرار دهد.

انه ولی التوفیق

مرکز تحقیقات حج

گروه کلام و معارف

ص: ۷

آشنایی با نویسنده

پیش از هرچیز شایسته است با مؤلف این اثر، فقیهِ محدث شیخ محمد عابد سندی انصاری آشنا شویم.

این دانشـمند مسلمان نزدیک سال ۱۱۹۰ هجری در خانه علم، فضـیلت، دین، کیاست، زهـد و پارسایی در شـهر سـند دیده به جهان گشود. او از همان اوان زندگی، از دانش پدرش شـیخ احمد و عمویش شـیخ حسـین بهره می‌برد؛ چنان‌که پدربزرگش، علامه شیخ الاسـلام محمد مراد انصاری، فضیلت و دانش را به او آموخت. محمد مراد انصاری با کتابخانه و مدرسه‌ای که داشت، در نشر دانش و خدمت‌رسانی به مردم نقشـی به سزا ایفا می‌کرد. شیخ محمد عابد سندی چهار ساله بود که به همراه پدر، پدربزرگ و عمویش به جـده هجرت کردنـد و برای مـدتی در آنجا رحل اقامت افکندنـد. او در پی کسب دانش و نیز برای دیدار با عالمان دین، از جده به مکه، مدینه و طائف سفرهای فراوانی انجام داد.

ص: ۸

او به یمن هجرت کرد و نزدیک به سی سال در آنجا ماند. اما بار دیگر به مدینه منوره سفر کرد و تا آخر عمر را در این شهر نورانی به بیان احکام، نشر علم و نگارش کتاب سپری کرد. ایشان در سن ۶۷ سالگی در مدینه وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد.

دکتر سائد بن محمد بن یحیی بکداش، درباره زندگی مرحوم محمد عابد سندی، کتابی در ۵۰۰ صفحه نگاشته است. (۱) در ا ین اثر، مطالب ارزشمندی از جمله تمجید دانشمندان از این عالم گران‌قدر گردآوری شده است. در این‌جا برخی از آنها را می‌آورم.

دانشمندان معاصر او و نیز پس از وی، پارسایی، کرم و لطف او را ستوده‌اند. فروتنی او و نیز تواضع علمی‌اش، پویایی، فعالیت‌های اجتماعی، گردآوردن دانش‌پژوهان برجسته، ظرفیت بالای او در مسائل علمی اختلافی، خیرخواهی او برای امت و برپایی سنت، بردباری در برابر سختی‌های دوران، بندگی و پایبندی به مناسک، عشق فراوان به مدینه منوره و دعای فراوان برای ماندن در آن، از ویژگی‌های ستودنی است که دانشمندان معاصر او نقل کرده‌اند. وی با حدیث رسول خدا (ص) انس داشت و از آن هدایت می‌گرفت و با آن شادمان می‌شد.

در پرونده علمی ایشان تألیف ۲۵ کتاب و ۱۶ رساله علمی دیده‌می‌شود. از برجسته‌ترین تألیفات ایشان «المواهب اللطیفهٔ فی شرح مسندالامام أبی حنیفه» است. از این کتاب که در هزار صفحه به رشته تحریر درآمده، تنها

۱- چاپ دار البشائر الاسلامیهٔ، بیروت، ۱۴۲۳ ه. ق.

ص: ۹

یک نسخه بر جای مانده است. شرح بر «الدر المختار فی المذهب الحنفی» که در ده هزار صفحه نگاشته شده، شرح بر «بلوغ المرام»، شرح صحیح بخاری و ... از دیگر آثار علمی بر جای مانده از وی است. او در فقه و حدیث، پناه و مرجع مردم بود؛ چنان‌که قضات و حاکمان نیز به او مراجعه می‌کردند. رساله‌ای که پیش رو داریم، پاسخ به مسئله توسل و احکام آن است که از او پرسیده شده است.

توسل در میان پیامبران و نیز رسول گرامی اسلام (ص)، امری شناخته شده است. صحابه رسول خدا و تابعان آنها نیز این مسئله را پذیرفته وبه آن عمل می‌کردند. عالمان دین نیز توسل را یکی از شیوه‌های دعا و وسیله‌ای برای تقرب به درگاه خداوند می‌دانستند. آنان توسل را فقط عبادت خدا قلمداد می‌کردند و گمان آنها بر این نبود که انسان زنده- هرچند پیامبر (ص)- می‌تواند بدون اراده خداوند، سود و زیانی به دیگران برساند و کاری را بدون مشیت الهی انجام دهد. برای مردگان نیز چنین تصوری میان آنها وجود نداشت.

حتی ابن تیمیه که خود توسل را زیر سؤال برد و ذهن مردم را آشفته گردانید، آن را از مسائل فرعی دین می‌داند و در شمار باورهای اصلی دینی قرار نمی‌دهد.

ابن تیمیه در کتاب «التوسل و الوسیله» می‌گوید: «نقل شده که سلف صالح به این [شیوه] دعا (یعنی توسل به پیامبر (ص)) و مانند آن عمل می‌کردند. در «المنسک» مروزی نقل شده که احمد بن حنبل در دعای خود

ص: ۱۰

به رسول خدا متوسل شد». (۱) در جای دیگر می‌گوید درخواست کردن، با توسل- به مخلوق- را طایفه‌ای از مردم جایز دانسته‌اند. از برخی پیشینیان نقل شده که آنان نیز این‌گونه توسل جسته‌اند. این نوع درخواست، در دعای بسیاری از مردم وجود دارد.

ابن تیمیه می‌افزاید در داستان شفا گرفتن فرد نابینا، پیامبر (ص) دعا کرد و او بینایی‌اش را باز یافت. بنابراین دعای رسول خدا (ص) بود که به او سود رسانید؛ پس دلیلی بر شفا یافتن نابینا با توسل به پیامبر (ص) وجود ندارد. به همین دلیل به کسانی که توسل را باور دارند، ریشخند می‌زند. ابن تیمیه می‌گوید با دعای پیامبر (ص) بود که او بینا شد و این نشانه‌ای از نشانه‌های پیامبر (ص) است. اگر افراد نابینای دیگری رسول خدا را واسطه قرار می‌دادند و پیامبر (ص) نیز برایشان دعا نمی‌کرد، این توسل برای‌شان سودی نداشت و بینا نمی‌شدند. (۲)

جای بسی شگفتی است! مگر اجابت شدن دعا، بسته به این است که پیامبر (ص) دعا کند؟! همه امور به دست خداست و دعایی که خدا نخواهد آن را اجابت کند، سودی ندارد. رسول خدا (ص) به مدت یک ماه، قبیله‌های رعل و ذکوان را در نماز خود نفرین می‌کرد.

آن‌گاه این آیه نازل شد: لَیسَ لَکَ مِنَ الأَمْرِ شَیءٍ؛ «هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست». (آل‌عمران: ۱۲۸) (۳) یعنی همه امور به دست خداوند

۱- التوسل و الوسیله، ص ۹۸. همچنین در صفحه ۱۵۵ مانند همین مطالب را آورده است.

۲- همان، ص ۶۵.

۳- در «اسباب النزول» روایت شده است که پیغمبر ص در نماز صبح پس از قرائت حمد و تکبیر، سر به سوی آسمان بلند می‌کرد و می‌فرمود: «سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَهُ رَبَّنا وَ لَکَ الحَمد» و سپس در ادامه آن دعا می‌کرد: خدایا! ولید بن ولید و سلمهٔ بن هشام و عیاش بن ابی ربیعهٔ و دیگر مؤمنان مستضعف را رهایی بخش. خدایا! بر مضر بلای سخت فرود بیاور و پامالشان کن و سال‌های قحطی چون سال‌های قحطی یوسف بر ایشان قرار ده. خدایا! لحیان و رعل و ذکوان و عصیه را که نافرمانی خدا و پیغمبر ص کردند، لعنت کن. ابوهریره گوید: شنیده‌ایم که پس از نزول آیه مورد بحث، پیغمبر ص این دعا و نفرین را ترک کرد. بخاری نیز این روایت را آورده است. اسباب النزول، ذکاوتی قراگزلو، علیرضا، نشر نی، تهران، ۱۳۸۳ البته این رأی برخی از مفسران قرآن کریم در شأن نزول این آیه است. مترجم

ص: ۱۱

است. در شگفتم که برخی از دانش‌پژوهان این اشتباه ابن تیمیه را تکرار می‌کنند. ابوبکر جزائری نیز گفته ابن تیمیه را این‌گونه بازگو می‌کند:

از این رو این توسل با این شیوه (که نابینا و یا فرد حاجتمند به پیامبر (ص) متوسل شود) جایز و سودمند نیست؛ زیرا رکن اصلی آن یعنی دعای رسول خدا وجود ندارد. (هرچند ما برخلاف جزایری، بر این باوریم که پیامبر (ص) برای نابینا دعا نکرد). فرض کنیم مسلمانی به پیامبر (ص) متوسل شد و بیماری‌اش برطرف گشت یا حاجت او برآورده شد؛ اما این دلیل بر جواز توسل و مشروع بودن آن نیست؛ زیرا برآورده شدن خواسته این مسلمان، از روی قضا و قدر الهی بوده است.

پاسخ ما به جزائری این است که مگر پذیرش دعای رسول خدا یا هر انسان دیگری، خارج از گستره قضا و قدر الهی است؟!

البته از گفته‌های این فرد نباید شگفت‌زده شد؛ زیرا وی نوشته است که خداوند کشورش راتوسط امریکا کمک‌کرد! اومفسر قرآن است ومی‌داند که امداد الهی با ابزارهای نیکوصورت می‌گیرد: أَنِّی مُمِدُّکُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلائِکَهِ مُرْدِفینَ؛ «من شما را با هزار فرشته پیاپی، یاری خواهم کرد». (انفال: ۹) اما مدّ و

ص: ۱۲

کشاندن است که با شرّ صورت می گیرد: یَمُدُّهُمْ فی طُغْیانِهِمْ یعْمَهُونَ؛ «آنان را در طغیانشان فرو می گذارد تا سرگردان شوند». (بقره: ۱۵) (۱) مگر آمریکایی‌های کافر، خیر و برکت هستند که مصداق آیه ۹ سوره مبارکه انفال باشند و خدا آنها را به امداد مسلمانان فرستاده باشد تا با مسلمانان پیکار کنند؟! همان‌گونه که خداوند رسولش را با ملائک امداد کرد تا با مشرکان بجنگد؟! این سخنان فقط از روی سیاست‌زدگی است که برخی عالمان برای دنیای فانی بیان می کنند.

در پایان بار دیگر یادآور می‌شویم که میلیون‌ها مسلمان در گذشته و اکنون به پیامبر (ص) و دیگر صالحان متوسل شده و می‌شوند. پیشوایان، عالمان صالح، پارسا و عابدان، همه این رویه را پیموده‌اند. پس، از تکفیر مسلمانان بر پایه ادله ظنّی و اتهام‌های واهی دست بکشیم؛ زیرا آنان گفته‌ها و رفتار خود را بر دلیل و برهان قاطع پایه‌گذاری کرده‌اند.

بیاییم بر وحدت کلمه مسلمانان- با هر مذهب و در هر نقطه‌ای که هستند- اهتمام بگماریم و تا زمانی که به حقایق اسلام (ایمان، عبادت و معاملات اسلامی) پایبند هستند، وحدت با آنان را سرلوحه فعالیت‌های خود قرار دهیم. خداوند می‌فرماید:

إِنَّ هذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون (انبیاء: ۹۲)

این است امت شما که امتی یگانه است، و منم پروردگار شما؛ پس مرا بپرستید.

درود ما بر حضرت محمد و خاندان و اصحاب و برادرانش باد.

۱- در آیه اول، از امداد سخن گفته شده، اما در آیه دوم، از مدّ که به معنای فروگذاردن و کشاندن است. مترجم

ص: ۱۳

بسم الله الرحمن الرحیم

سخن را بـا حمـد و سپاس پروردگـار جهانیان و درود بر بهترین انسان‌ها و سـرور پیامبران و نیز درود بر خانـدان و اصـحاب او آغاز می‌کنیم. درباره توسل، سؤال‌های زیر مطرح شده است:

آیا اسـتغاثه و گفتن این عبارت که «ای رسول خدا! به من کمک کن» جایز است؟ آیا میان حضور گوینده در مدینه، با خارج از آن تفاوتی وجود دارد؟ (۱) در صورتی که این گفتار جایز باشـد، آیا این توسل ویژه رسول خـداست یا تعمیم دارد و هر ولی خـدا را- در هر نقطه‌ای از کره

۱- به این معنـا که گوینـده از پیامبر ص دور است؛ماننـد اینکه در سوریه باشـد و با گفتن این عبارت به پیامبر ص اسـتغاثه کنـد، یا اینکه در مصـر باشـد و به شـیخ عبدالقادر گیلانی متوسل شود. «غیاث» و «غوث» به معنای کمک و یاری‌رسانی است. در «المصـباح المنیر» واژه «أغاثه» به معنای یاری کرد و کمک رسانـد، آمده است. در این فرهنگ لغت آمده: «اسـتغاث به فأغاثه» یعنی از او یاری خواست و او نیز یـاری رسانـد. در «القـاموس المحیط» نیز عبارتی نزدیک به این معنا آمـده است. در قرآن کریم نیز واژه اسـتغاثه [به غیر خـدا] به کار رفته است: فَاسْـتَغاثَهُ الَّذی مِنْ شـیعَتِهِ عَلَی الَّذی مِنْ عَدُوِّه؛ «آنکه از پیروان او بود، در برابر دشـمنش از وی تقاضای کمک نمود». قصـص: ۱۵ قرطبی می‌گویـد: وسـیله به معنـای تقرب است. از مجاهـد، ابو وائـل، حسن، قتاده و دیگران نقل شـده که «وسیله» بر وزن فعیله از «توسلت»؛ «توسل جستی» می‌باشد؛ یعنی «تقربت»؛ «تقرب پیدا کردی».

ص: ۱۴

خاکی که باشد- شامل می‌شود؟ برخی می گویند: رهایی از سختی‌ها به دست خداست و پیامبران یا اولیای الهی به هیچ وجه توان این کار را ندارند؛ بلکه آنان فقط در صحرای محشر و به اذن خداوند شفاعت می کنند. (۱) اما شفاعت خواستن از آنان و توسل به این بزرگان در امور دنیوی و سختی‌های زندگی سودی ندارد و بلکه باید گفت شایسته نیست. آیا علمای بزرگوار، این سخن و گفته‌های مانند آن را می‌پذیرند؟ خواهشمندم پاسخ این سؤال را بدهید تا مردم از سردرگمی نجات یابند. برای پاسخ به این سؤال، از شما می‌خواهم که آیات قرآن کریم و نصوص صریح نقل شده در سنت صحیح را برایم بازگو کنید.

پیش از پاسخ به این پرسش، از خدا می‌خواهم مرا یاری کند و دعایم این است که خدایا! آنچه را نمی‌دانیم به ما بیاموز و رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَیتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَهً إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهَّابُ. (۲)

من عبارت «ای رسول خدا! مرا یاری کن» را نه قبیح می‌دانم و نه ناپسند (۳)؛ زیرا:

۱- در روز محشر و رستاخیر رسول خدا ص شفاعت عظمی را انجام می‌دهد. دیگر رسولان خدا، فرشتگان و عالمان صالح نیز شفاعت می کنند.

۲- پروردگارا! پس از آن که ما را هدایت کردی، دل‌های‌مان را دستخوش انحراف مگردان، و از جانب خود، رحمتی بر ما ارزانی دار که تو خود بخشایشگری. آل‌عمران: ۸

۳- علامه سمهودی وفات: ۹۱۱ ه. ق در وفاء الوفاء بأخبار المصطفی ص، ج ۴، ص ۱۳۷۱ می گوید: بدان که استغاثه و شفاعت خواستن از پیامبر ص و توسل به منزلت و برکت ایشان برای تقرب به خداوند، سنت انبیا و رسولان و نیز سنت سلف صالح است. به هر حال این سنت واقعیت دارد.

ص: ۱۵

اگر وجود شعور برای مرده و توانایی شنیدن او انکار شود، پاسخ می‌دهیم طبق روایات صحیح و قوی، مردگان پس از مرگ از درک و توانایی شنیدن برخوردارند.

بخاری از ابوسعید خدری روایت می‌کند که رسول خدا (ص) فرمودند:

إذا وُضِعَتِ الجِنازَةُ فَاحتَمَلَهَا الرِّجالُ عَلی أعناقِهِم فَإن کانَت صالِحَةً قالَت: قَدِّمُونی، وَ إن کانَت غَیرَ صالِحَةٍ قالَت لأهلِها: یا وَیلَها أینَ تَذهَبونَ بِها؟ یَسمَعُ صَوتَها کُلّ شَیءٍ إلَّا الإنسان، وَلَو سَمِعَ الإنسانُ لَصَعِقَ. (۱)

این روایت بیانگر این است که مرده، قرارگرفتن بر دوش مردم، رفتن آنها و نیز نتایج خوب یا بد اعمال خود را درک می‌کند.

همچنین «بخاری» از «انس» روایتی را به اختصار نقل می‌کند: انس می‌گوید: «پس از اینکه در نبرد یمامه، امور آشکار شد، به ثابت بن قیس گفتم: اوضاع را می‌بینی؟» پس از این پرسش، دیدم که او پریشان شد و گفت: «ما به همراه رسول خدا (ص) این‌گونه نمی‌جنگیدیم. چه بد رفیقانی! خدایا! من از کرده این قوم برائت می‌جویم». سپس جنگید تا آنکه به شهادت رسید. وی زره گران‌قیمتی بر تن داشت. یکی از مسلمانان وقتی از کنار پیکر او می‌گذشت، زره را از تنش جدا کرد و با خود برد. یکی دیگر

۱- «چون جنازه بر زمین گذاشته شود و مردم او را بر دوش خود گذارند، اگر درستکار باشد، گوید: «مرا هر چه زودتر ببرید» و اگر بدکار باشد به خانواده‌اش می‌گوید: وای بر او، او را به کجا می‌برید، و همه چیز جز انسان صدایش را می‌شنود و اگر انسان بشنود [از شدت ترس] می‌میرد». صحیح بخاری، الجنائز، ص ۵۲؛ صحیح مسلم، الجنائز، ص ۵۰۰.

ص: ۱۶

از مسلمانان در خواب ثابت بن قیس را دید که به او می گوید: «من به تو سفارش می کنم؛ مبادا که بگویی این خواب است که می‌بینم و به آن عمل نکنی! وقتی کشته شدم، یکی از مسلمانان زره‌ام را برداشت. منزل او در نقطه دوری است. در کنار خیمه‌اش اسبی نیرومند است که به این سو و آن سو می‌رود، ولی افسار به گردنش بسته است. زره را زیر ظرفی سفالین پنهان کرده است. روی این ظرف را نیز کجاوه‌ای قرار داده است. تو پیش خالد برو و به او بگو کسی را بفرستد تا زره را پس بگیرد. وقتی به مدینه آمدی، نزد ابوبکر برو و به او بگو من به فلان فرد و ... بدهکارم (همه بدهکاری‌هایش را برشمرد) فلان برده من آزاد است و ...»

آن مسلمانی که این خواب را دیده بود، نزد خالد آمد و ماجرا را گفت. خالد نیز فردی را اعزام کرد تا زره را بیاورد. این جریان برای ابوبکر (خلیفه وقت) نقل شد و او نیز این وصیت را قابل اجرا دانست. (۱)

«طبرانی» این روایت را مفصل‌تر آورده است. «بغوی» نیز به شکل دیگری از «عطاء خراسانی» به نقل از ثابت، از انس به طور مفصل آورده است. این داستان بیانگر این حقیقت است که مرده از رفتار انسان‌های زنده به طور کامل آگاه است؛ بلکه او کاملًا می‌داند اموال او در کدام نقطه پنهان شده است.

۱- ر. ك: البدایهٔ و النهایهٔ، ابن کثیر، ج ۶، ص ۳۲۰. این روایت به ترمذی نسبت داده شده و می گوید این حکایت را طبرانی نیز نقل کرده است. همچنین ر. ك: الاستیعاب، حافظ یوسف بن عبدالبر، ج ۱، ص ۱۹۶، مجمع الزوائد به نقل از طبرانی. این روایت مرسل و حسن است. در کتاب الروح، ابن قیم، ص ۱۵۸ نیز این حکایت نقل شده است.

ص: ۱۷

نمی‌توان این داستان را در تعارض با ظاهر این کلام خدا دانست که می‌فرماید: فَلایسْتَطِیعُونَ تَوْصِیةً وَلا إِلی أَهْلِهِمْ یرْجِعُون؛ «آن‌گاه نه توانایی وصیتی دارند و نه می‌توانند به سوی کسان خود برگردند». (یس: ۵۰) زیرا به گفته «ابن خازن»، این آیه درباره کسانی است که به هنگام برپایی روز قیامت می‌میرند و به دلیل نبودن فرصت، امکان وصیت ندارند. (۱)

سومین روایت در اثبات وجود درک میان مردگان، حدیثی است که مسلم و بخاری از انس نقل کرده‌اند. انس از رسول خدا (ص) روایت می‌کند که ایشان فرمودند: «إنَّ العَبدَ إذا وُضِعَ فِی قَبرِهِ وَتَوَلّی وَذَهَبَ أصحابُهُ حَتّی أَنَّه لَیَسمَعُ قَرعَ نِعالِهِم أتاهُ مَلَکانِ فَیَقعدان». (۲)

در این روایت تصریح شده که مرده، صدای کفش اطرافیان خود را می‌شنود. پس به طریق اولی گفته‌های آنها را نیز می‌شنود. (۳)

«ابن همام» درباره این روایت می‌گوید: بیشتر بزرگان حنفی گفته‌اند که شنیدن صدای کفش‌ها به همان زمان قرار گرفتن در قبر و آماده شدن برای

۱- قرطبی در تفسیر این آیه می‌گوید: یعنی برخی از آنها نمی‌توانند برخی دیگر را به حقی که دارند، توصیه کنند. برخی دیگر گفته‌اند یعنی برخی از آنها نمی‌توانند برخی دیگر را به توبه یا دل کندن از دنیا توصیه کنند. بلکه در بازارها و در همان حالی که هستند، می‌میرند. الجامع لأحکام القرآن، قرطبی، ج ۱۵، ص ۳۹. همچنین ر. ک: مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج ۷، ص ۹۶.

۲- وقتی بنده‌ای می‌میرد، و او را در قبر می گذارند، پس از اینکه اطرافیان می‌روند، مرده صدای کفش‌های آنها را نیز می‌شنود. در این هنگام دو فرشته می‌آیند و کنار او می‌نشینند. حدیث ادامه دارد، صحیح بخاری، الجنائز، صص ۶۸- ۸۷؛ صحیح ابو داود، الجنائز، ص ۳۲۳۱.

۳- سنت تلقین به میت- چه به هنگام مرگ و چه پس از آن- نیز بر همین اساس است. این سنت را ابوأمامه نقل کرده است.

ص: ۱۸

سؤال دو فرشته اختصاص دارد. (۱) اما این ادعا برخلاف ظاهر روایت است. ظاهر روایت می‌گوید این وضعیت برای مرده، همیشه وجود دارد و آن را ویژه زمان مشخصی نمی‌داند. در گذشته نیز ادله‌ای بیان کردیم که اقتضا می‌کند توان شنیدن برای مردگان وجود دارد. از جمله عباراتی که رسول‌خدا (ص) به هنگام زیارت قبور بقیع فرمودند: «السَّلامُ عَلَیکُم دارُ قَومٍ مُؤمِنینَ وَ أتاکُم ما تُوعَدُونَ غَداً مُؤَجَّلُونَ وَ إنّا إن شاءَ اللهُ بِکُم لاحِقُون». (۲)

اگر مردگان نمی‌شنوند یا قدرت ادراک ندارند، بیان این عبارات و مخاطب قرار دادن آنها کاری بیهوده و به دور از خرد است. زیارت قبور، فقط به پیامبر (ص) اختصاص ندارد؛ بلکه این یک سنت مستمر است که هر کس به زیارت قبور مردگان می‌رود بر آنان سلام می‌دهد.

پیامبر (ص) فرموده‌اند: «علیک السلام» شیوه سلام کردن به مردگان است. (۳)

۱- ابن همام پس از این سخن می‌گوید: اما با این حال شایسته است که پس از مرگ تلقین صورت گیرد؛ زیرا در آن هنگام روح بازمی‌گردد و لفظ «موتاکم»؛ «مردگان شما» از روی حقیقت است و نه مجاز. این نظر برخی از بزرگان است. فتح القدیر، ج ۱، ص ۴۴۷.

در کتاب البنایهٔ علی الهدایهٔ، ج ۳، ص ۲۸ آمده که تلقین جائز است. برخی از بزرگان نیز آن را مستحب می‌دانند. در المعیار المعرب، ج ۵، ص ۲۷۳ آمده که تلقین طبق مذهب مالکی جایز است. در «المجموع» نقل شده که مذهب شافعی تلقین را جایز می‌داند. نووی می‌گوید: گروهی از اصحاب ما تلقین میت پس از دفن او را مستحب می‌دانند. ابن مفلح حنبلی در الفروع، ص ۷۵۰۲ می‌گوید: تلقین مردم پس از مرگ از نظر بیشتر علما مستحب است. درباره تلقین روایتی از ابو امامه نقل شده که ابن حجر سند آن را صالح و درست می‌داند.

۲- سلام علیکم. اینجا سرای مؤمنان است. آنچه وعده داده شده برایتان آمده است. ما نیز ان شاء الله به شما خواهیم پیوست».

۳- جابر بن سلیم می‌گوید: رسول خدا ص را دیدم و به او این‌گونه سلام کردم «علیک السلام».

آن حضرت فرمودند: «علیک السلام تحیهٔ المیت»؛ یعنی با مردگان این‌گونه سلام می‌کنند. احکام الجنائز، الألبانی، ص ۲۵۹.

ص: ۱۹

برخی در توجیه این فرموده رسول خـدا گفته‌اند که این روایت، در مقام منع از سـلام کردن به مرده با عبارت «سـلام علیکم» نیست؛ بلکه منظـور این است که وقـتی به مرده سـلام می‌کنیـد، بـا توجه به نشـنیدن پاسـخ از مرده، فرق نمی‌کنـد «سـلام علیکم» بگوییـد یا «علیکم السلام». به هر یک از این دو صورت که سلام کنید، سلام کردن حاصل می‌شود.

مسـلم و بخاری روایتی را از قتاده چنین نقل می‌کننـد: «انس بن مالک از ابو طلحه نقل می‌کنـد که رسول خـدا (ص) در جنگ بـدر دسـتور داد تا بیست و چهار تن از دلیران کشـته شـده قریش را در یکی از چاه‌های بـدر قرار دهند. هرگاه به جنگ می‌رفت، پس از پایان جنگ سه روز در همان میدان جنگ می‌ماند، در روز سوم سوار بر مرکب شد و به همراه یارانش بر سر آن چاه رفت و آنها را بـا نام و نیز نام پـدرانشان صـدا زد و فرمود: «ای فلان بن فلان و ای فلان بن فلان! آیا اطاعت از خداونـد و رسولش شـما را خشـنود می‌سازد؟ ما آنچه را که پروردگار وعده داده بود، به حق یافتیم. آیا شما نیز وعده‌های خداوند را دریافتید؟»

در این هنگـام عمر عرض کرد: «بـا پیکرهـای بی‌جـان چه می‌گویی؟!» رسول خـدا (ص) در پاسـخ فرمود: «به آنکه جـانم در دسـت اوست سوگند که آنان نسبت به گفته‌های من، شنواتر از شما هستند، اما پاسخ نمی‌دهند». (۱)

۱- صحیح بخاری، المغازی، غزوه بدر، حدیث ۲۷؛ صحیح مسلم، کتاب الجنهٔ و نعیمها، ج ۴، ص ۲۲۰۳.

ص: ۲۰

پیامبر گرامی اسلام با این پاسخ به توهّم عمر که مردگان سخنان زندگان را نمی‌شنوند، پاسخ داد و تبیین فرمود که آنان بیش از زنده‌ها می‌شنوند.

«ابن اسحاق» می‌گوید: برخی از اهل علم نقل کرده‌اند که رسول‌خدا (ص) فرمودند:

ای کشته‌شدگان بدر! (۱) چه بد خاندانی بودید. شما در حالی‌که مردم سخنان مرا راست شمردند، مرا تکذیب کردید. مردم به من پناه دادند، اما شما من را اخراج کردید و به مبارزه با من برخاستید؛ اما مردم مرا یاری کردند. پس خداوند به شما جزای خیر ندهد. شما به من که امین و صادق بودم، خیانت کردید و مرا تکذیب نمودید. (۲)

«زرقانی» در «شرح المواهب» به شرح عبارت آخر فرمایش رسول خدا در حدیث پیشین می‌پردازد که فرمودند «اما آنها پاسخ نمی‌دهند». (۳) وی می‌گوید: منظور از پاسخ ندادن آنها این است که اجازه این کار را ندارند؛ همچنان‌که در قرآن کریم آمده است: هـذا یَوْمُ لا ـ یَنْطِقُونَ* وَ لا ـ یُؤْذَنُ لَهُمْ فَیَعْتَذِرُونَ؛ «این، روزی است که دَم نمی‌زنند و رخصت نمی‌یابند تا پوزش خواهند». (مرسلات: ۳۵ و ۳۶)

۱- اهل القلیب.

۲- ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۷۹ به بعد. این روایت در تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۷ نیز موجود است.

۳- زرقانی می‌گوید: مسلم عبارت را این‌گونه نقل کرده است: «اما آنها نمی‌توانند پاسخ دهند؛ یعنی اجازه پاسخ دادن به آنها داده نشده است». شرح المواهب، ج ۱، ص ۴۳۴.

ص: ۲۱

البته این یک اصل کلی است. بنابراین اگر شنیده می‌شود که برخی از مردگان با زنده‌ها سخن می‌گویند، به دلیل این احتمال است که به آنها اجازه داده شده است. (۱) «سهیلی» نیز در این رابطه می‌گوید: در همین روایت عبارتی هست که دلالت می‌کند برای پیامبر (ص) خرق عادت رخ داد و رسول خدا (ص) با آنان سخن گفت؛ زیرا اصحاب از ایشان پرسیدند: «آیا با گروهی که لاشه آنها باقی مانده، گفت‌وگو می‌کنی؟!» (۲)

برخی گفته‌اند: در جریان گفت‌گوی رسول خدا با کشته‌شدگان بدر، این گفت‌وگو معجزه و خصوصیت پیامبر گرامی اسلام بوده است. آیه سوره مرسلات نیز اشاره به این بیان دارد. «قتاده» در ذیل این آیه می‌گوید: «خدا آنها را زنده کرد و سخن پیامبر (ص) را که از روی سرزنش، انتقام، پشیمان‌کردن و حسرت آنها بود، شنیدند». (۳)

البته باید توجه داشت که این سخن، بیش از یک احتمال و تأویل نیست و کسی جز این اعتقاد را ندارد. البته دلیلی بر محال بودن آن هم نیست؛ زیرا خداوند می‌تواند این کار را بکند.

«بخاری» روایتی را در صحیح نقل کرده که عایشه به عمر می‌گوید:

۱- ابن ابی‌دنیا رساله‌ای دارد که در آن حکایات کسانی که پس از مرگ سخن گفته‌اند، آمده است. در آینده برخی از حکایت‌های این کتاب را نقل خواهیم کرد.

۲- زرقانی، شرح المواهب، ج ۱، ص ۴۳۵ و ر. ک: الروض الانف، شیخ عبدالرحمن وکیل. ج ۵، ص ۱۷۵. طبرانی با سند صحیح از ابن مسعود نقل می‌کند: «همان‌گونه که می‌شنوید، آنها هم می‌شنوند، ولی پاسخ نمی‌دهند». مسلم این روایت را با این اختلاف آورده که «اما نمی‌توانند پاسخ بدهند»؛ یعنی به دلیل این است که آنان اجازه دادن پاسخ به زنده‌ها را ندارند.

۳- ادامه حدیث پیشین است که بخاری آن را به طور کامل نقل کرده است.

ص: ۲۲

«رسول خدا نفرمودند که مردگان جنگ بدر سخنان مرا نمی‌شنوند؛ بلکه فرمودند آنها می‌دانند که آنچه با آنان می‌گویم، حق است». عایشه به این آیه نیز استناد کرد: إِنَّکَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتی؛ «البته تو مردگان را شنوا نمی‌گردانی». (نمل: ۸۰) (۱) برخی با استناد به این روایت می‌خواهند امکان شنوایی مردگان را نفی کنند. با شش پاسخ این ادعا را باطل می‌کنیم:

اول: سهیلی در پاسخ به این ادعا می‌گوید:

اگر ثابت شود که- طبق گفته عایشه- کشته‌شدگان قریش در آن حالت نسبت به فرموده‌های رسول خدا آگاه بودند، طبق گفته عمر شنیدن صدای پیامبر (ص) توسط آنها نیز ثابت است. از سوی دیگر فقط عمر نیست که این عبارت را نقل کرده است. عبدالله بن عمر و ابوطلحه نیز این عبارت را نقل کرده‌اند. پس حدیثی که «توانایی شنیدن» از سوی مرده‌ها را بیان می‌کند، معتبرتر از حدیث عایشه است. اگر همچون اکثر علمای اهل سنت (۲) بگوییم روح به هنگام سؤال کردن، به طور کامل یا به برخی از اعضای پیکر مرده بازمی‌گردد، باید گفت که شنیدن مردگان با همین گوش جسم بوده است. اما بر اساس باور کسانی که معتقدند سؤال متوجه روح آنان است نه جسم، و روح به هنگام طرح سؤال، به تمام یا بخشی از جسم بازنمی‌گردد، در این صورت مردگان با گوش جان سخنان رسول خدا را شنیده‌اند. (۳)

۱- صحیح بخاری، کتاب المغازی، حدیث ۲۹، نقل به مضمون.

۲- ماتریدیه، اشاعره و اهل حدیث.

۳- ر. ک: العینی علی البخاری، ج ۱۷، ص ۹۳؛ روض الانف، ج ۵، ص ۱۷۵؛ شرح المواهب، ج ۱، ص ۴۳۶.

ص: ۲۳

دوم: اینکه عایشه با استناد به دو آیه شریفه، یعنی: وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی الْقُبُورِ؛ «و تو کسانی را که در گورهایند نمی‌توانی شنوا سازی». (فاطر: ۲۲) وإِنَّکَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتی؛ «البته تو مردگان را شنوا نمی‌گردانی»، (نمل: ۸۰) با گفته عمر مخالفت می‌کند. در واقع این انکار، مساوی است با انکار ادعای اختصاصی بودن سخن گفتن رسول خدا (ص) با مردگان قریش؛ زیرا بنابر ظاهر این دو آیه، رسیدن صدای پیامبر (ص) به گوش مردگان، به صراحت نفی شده است.

اما می‌دانیم که خداوند تبارک و تعالی قادر است و می‌تواند این حالت را در مردگان ایجاد کند و این امر به رسول خدا اختصاص ندارد؛ بلکه خداوند قادر است در هر زمان و مکان و برای هرکس که بخواهد، مردگان را به هنگام مخاطب قرار گرفتن قادر به شنیدن سخن زندگان بکند. (۱)

سوم: علما این روایت عایشه را نپذیرفته‌اند. «اسماعیلی» می‌گوید: عایشه از فهم، هوش و ذکاوت برخوردار بود و روایات فراوانی نقل کرده است. او احادیثی می‌دانست که موارد ابهام را برطرف می‌کرد.

اما نمی‌توان با این سخنان، روایت ثقه را کنار گذاشت؛ مگر اینکه روایتی هم‌وزن آن باشد و حدیث پیشین را نسخ کند یا تخصیص بزند یا آنکه آن را ابطال کند. اما در اینجا جمع میان دو روایت ممکن است؛ زیرا

۱- روض الانف، ج ۵، ص ۱۷۵؛ شرح المواهب، ج ۱، ص ۴۳۶. صاحب روض الانف ادعا می‌کند که عایشه پس از آن، از گفته خود برگشت و نظر عمر و ابن طلحه را پذیرفت. این ادعا پذیرفته نیست.

ص: ۲۴

خداونـد می‌فرمایـد: وإِنَّکَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتی. این آیه با فرمایش پیامبر (ص) یعنی «آنان می‌شـنوند» منافات نـدارد؛ زیرا شـنوا ساختن مردگـان، یعنی رسانـدن صـدا از سوی نـدا دهنـده به گوش شـنونده. کسـی که صـدای نـدا دهنـده، یعنی رسول خـدا را به مردگان می‌رسانـد، خداونـد اسـت؛ نـه اینکه حضـرت مصـطفی (ص) خـود صـدایش را به گـوش مردگـان برسانـد. پس میـان آیه و روایت سازگاری وجود دارد و منافاتی میان این دو پیش نمی‌آید. (۱)

عـایشه که عبارت «آنان می‌داننـد» را نقل می‌کنـد، آن را از پیامبر (ص) یا فرد دیگری شـنیده است؛ زیرا خود او شاهـد این حکایت نبوده است. پس عبارت او با روایتی که می‌گویـد پیامبر (ص) فرمودنـد: «آنان می‌شـنوند» منافات ندارد؛ زیرا علم و آگاهی داشـتن، مانع شنیدن نیست؛ بلکه علم و آگاهی مخاطب، معمولًا با شنیدن حاصل می‌شود. (۲)

چهـارم: مقصود قرآن کریم از «الموتی» و «من فی القبور» مجـازاً کفار است (۳)؛ زیرا دل‌های‌شان مرده است و از پنـد و اندرزها اثر نمی‌پذیرنـد. منظور از «من فی القبور» خانه‌هـای آنـان است که دل‌هـای مرده کفار در آنها قرار دارد؛ گویا که این خانه‌ها قبور کفار است. منظور از اینکه نمی‌شنوند «پاسخ

۱- ر. ك: شـرح المـواهب، ج ۱، ص ۴۳۴. در ایـن صـفحه آمـده است که در روایت نقـل شـده از سـوی مسـلم گفته شـده: «آنها نمی‌توانند به من پاسخ بدهند».

۲- زرقانی می‌گویـد: عروهٔ بن عمر می‌گویـد: رسول خـدا ص در برابر کشـته‌شدگان بـدر ایسـتاد و فرمود آیا آنچه را که پروردگار وعده داده بود، به حق یافتید؟ وی سپس میان گفته عایشه و آیه شریفه سازگاری ایجاد می‌کند. شرح المواهب، ج ۱، ص ۴۳۴.

۳- شرح المواهب، ج ۱، ص ۴۳۵.

ص: ۲۵

نگفتن آنها به دعوت حق» است؛ زیرا این دو آیه درباره دعوت کفار به ایمان و عدم پاسخ‌گویی آنها به این دعوت نازل شده است.

پنجم: بنابر آنچه در «المواهب اللدنیهٔ» آمده، عایشه از نظر خود برگشته است. در این کتاب به نقل از «مغازی»، «ابن اسحاق» روایتی نقل شده که «یونس بن بکیر» با سند معتبر، از عایشه عین روایت «ابوطلحه» را نقل می‌کند. در این روایت از پیامبر (ص) نقل شده است که فرمودند: «شما نسبت به آنچه من می‌گویم، شنواتر از آنان نیستید». «امام احمد» نیز با سند خوب، این روایت را نقل می‌کند. (۱)

شاید دلیل این رفتار عایشه، حدیثی باشد که چندین صحابی رسول‌خدا (ص) آن را نقل کرده‌اند. در نتیجه، او نیز همان حدیثی را نقل کرده که اصحاب پیامبر (ص) روایت کرده‌اند. از سوی دیگر، عایشه- برخلاف اصحاب- در جنگ بدر حاضر نبوده و این جریان را با دیدگان خود مشاهده نکرده است.

روایتی که «ترمذی» از عایشه نقل کرده، می‌تواند مؤید این ادعا باشد که عایشه از نظر پیشین خود برگشته است. ترمذی روایت می‌کند وقتی عایشه به زیارت قبر برادرش «عبدالرحمان بن ابوبکر» رفت، با او سخن گفت و این عبارات را بر زبان راند: «به خدا سوگند! اگر من به هنگام مرگ

۱- زرقانی می‌گوید: اگر طبق آنچه سیوطی می‌گوید، روایت یونس بن بکیر درست باشد، عایشه به دلیل روایت نقل شده از سوی صحابه‌ای که شاهد سخن گفتن رسول خدا با کشته شدگان بدر بودند، نظر خود را تغییر داده و از انکار احادیث صحابه در این باره برگشته است. شرح المواهب، ج ۱، ص ۴۳۴.

ص: ۲۶

تو حاضر بودم، تو را در جایی دفن می‌کردم که مُردی و اگر بودم، برایت گریه نمی‌کردم». (۱)

«احمدبن حنبل» نیز از عایشه نقل می‌کند: «پس از وفات رسول خدا (ص) و ابوبکر در خانه‌ام لباس را از تن بیرون می‌کردم (چون با من محرم بودند)؛ اما پس از دفن عمر (در خانه‌ام و در کنار آن دو) خودم را به دلیل حیا از وی می‌پوشاندم». (۲)

این روایت بیانگر این است که عایشه معتقد بود مرده از شکل و جسم انسان آگاه است؛ چه رسد به شنیدن سخنان زندگان.

پس از پژوهش کامل درباره توانایی مردگان برای شنیدن گفتار زندگان و وجود روایات صریح در این باره و سلام دادن آن حضرت به مرده‌ها، جای مخالفت با این باور باقی نمی‌ماند. شایسته است دانشمند منصف پس از دیدن این عبارات و احادیث، دست از مخالفت با این روایات بردارد؛ اگرچه «ابن همام» باشد. پس سخن ابن همام در «فتح‌القدیر» سخنی نادرست است. وی می‌گوید:

طبق نظر بیشتر استادان و بزرگان ما که در باب «ایمان» تصریح کرده‌اند، مردگان سخن زندگان را نمی‌شنود. بزرگان در باب سوگند خوردن گفته‌اند اگر کسی سوگند یاد کند که با مردگان صحبت نکند، کفاره بر او

۱- عبدالرحمان بن ابوبکر در حبشی، واقع در شش میلی مکه مرد. ر. ک: المصنف، عبدالرزاق، ج ۳، ص ۶۵۳؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۸۹.

۲- تحفة الزائر، ابن عساکر، ص ۲۲۴. ابن عبدالبر در التمهید، ج ۳، ص ۲۳۵ می‌نویسد: «عایشه به همراه غلامش از خانه بیرون رفت. پرسیدم: ام المؤمنین کجا رفت؟ گفت: او به نزد قبر برادرش عبدالرحمان رفت تا به او سلام بدهد». همچنین درباره جواز نقل مرده از محل مرگش به جای دیگر، ر. ک: فتح القدیر ج ۱، ص ۴۷۲.

ص: ۲۷

واجب نمی‌شود؛ زیرا این سوگند برای کسی درست است که قدرت ادراک داشته باشد؛ حال آنکه مرده چنین توانی ندارد (۱)

شاعر چه نیکو سروده که:

العِلْمُ مَا قَالَ اللهُ وَقالَ رسوله النّاصِحُ وَالإجماعُ فاجْتَهد فيه

وَ حذار من نَصب الخِلاف جَهالةً بين الرَّسولِ وَ بين فقيه (۲)

علاوه بر پاسخ بالا، درباره سوگند خوردن، یادآوری این نکته لازم است که سوگند و یمین، به عرف بستگی دارد. بنابراین لازم نیست حقیقت مُسمّی در آن وجود داشته باشد. به همین دلیل می‌بینیم درباره کسی که سوگند می‌خورد گوشت نخورد، اما پس از آن، ماهی می‌خورد، حکم می‌شود که او نباید کفاره بدهد؛ این در حالیست که خداوند تصریح فرموده گوشت ماهی «لحماً طریاً» است. (۳)

«ابن همام» درباره فضیلت زیارت رسول خدا (ص) می‌نویسد:

درباره زیارت قبور گفته‌اند، بهتر این است که زائر از سمت پایین پای مرده به زیارت قبر بیاید، نه از روبه‌رو؛ زیرا موجب خسته شدن چشم مرده می‌شود. اما وقتی از پایین پا وارد شود، این خستگی پیش نمی‌آید؛ زیرا وقتی مرده به پهلو خوابیده است، نگاه مرده به پایین پای

۱- فتح القدیر، ج ۱، ص ۴۴۷.

۲- علم همان است که خدا و رسول ناصح و امین او بیان کرده‌اند و در آن اجماع وجود دارد. پس این علم را بپذیر.

از اینکه به گونه‌ای عمل کنی که میان فقیه و فرمایش رسول خدا اختلاف وجود داشته باشد، برحذر باش.

۳- وَ هُوَ الَّذی سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْکُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِیا؛ «و اوست کسی که دریا را مسخّر گردانید تا از آن گوشت تازه بخورید». نحل: ۱۴

ص: ۲۸

خود است. (۱)

پس این دانشمند نیز خود اعتراف کرده که مرده از حس بینایی نیز برخوردار است؛ در حالی‌که حس بینایی برای دیدن به نور نیاز دارد و به همین دلیل از قدرت شنوایی ضعیف‌تر است. از نگاه «ابن همام» وجود خاک بر روی مرده موجب نمی‌شود که توان دیدن زائر از مرده گرفته شود. پس به طریق اولی، شنوایی مرده نیز همچون بینایی‌اش فعال است. (۲)

حتی اگر ما عدم توانایی مرده برای شنیدن را بپذیریم، باز هم میان نفی شنیدن، با نفی علم و آگاهی تلازم وجود ندارد؛ زیرا شنیدن از طریق حسّ صورت می‌گیرد که در بدن قرار دارد، اما فرایند علم و آگاهی یافتن، مربوط به روح است که همچنان باقی است. علم انسان مرده با قدرت جسم به دست نمی‌آید. علم از راه دیده‌ها و شنیده‌ها به دست می‌آید، نه از روی دیدن، شنیدن و پرتو نور و صدا؛ همان‌گونه که برخی از مسلمانان نیز شنیدن خداوند و آگاهی او را این‌گونه تأویل کرده‌اند که او از راه مسموع‌ها و مُبصَرها آگاه است.

مرده‌های صالح، پس از جدا شدن از صفات انسانی و قطع تعلق از این دنیا و بهره‌مندی از سعادت لقای خداوند و فیض بردن از انوار ملکوتی، پرده‌های خاکی و مسافت‌ها از جلوی آنان به کنار می‌رود؛ امری که گاه برای انسان‌های زنده نیز رخ می‌دهد؛ همان‌گونه که در سیره عمر نیز نقل

۱- ر. ک: فتح القدیر، ج ۲، ص ۳۳۷.

۲- مقصود آن است که چون دیدن و شنیدن کار روح است نه جسم و روح در عالم برزخ احاطه بر عالم دنیا و ماده دارد از این رو وجود جسم در زیر خاک مانع از دیدن و شنیدن وی نیست.

ص: ۲۹

شده است. (۱) وقتی برای زنـده‌ها این حالت پیش می آید، بی‌تردید برای مرده‌ای که به لقاء الله رسیده و از سختی‌های دنیایی فارغ است، این حالت وجود دارد.

همچنین دربـاره آگـاهی مردگـان از حال زائران خود روایاتی وجود دارد. گذشته از عـدم تردیـد در حصول علم مرده از آخرت و حقیقت دین اسلام، ممکن است علم او به احوال دنیا و زندگان نیز وجود داشته باشد.

درباره دلیل این ادعا، روایاتی را یادآور می‌شویم که درباره شـهیدان نقل شده و در آنها آمده است که شهیدان در برزخ از نعمت و آسایش الهی برخوردارند. شـهیدان نیز می‌پرسـند: «چه کسـی به برادران ما خبر می‌دهد که در چه وضـعیتی هستیم؟» خداوند پاسخ می‌دهد: «من به آنان خبر می‌دهم». آن‌گاه این آیه نازل شد:

وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ* فَرِحِینَ بِما آتاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ یَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ (آل‌عمران: ۱۶۹- ۱۷۰)

۱- ابن عمر می‌گویـد: عمر سپاهی را تجهیز کرد و فردی به نام «ساریه» را به فرمانـدهی آن گماشت و آنان را روانه جنگ کرد. در حالی‌که عمر خطبه می‌خواند، سه مرتبه گفت: «ای ساریه! در کوه پناه بگیر». سـپس فرستاده ارتش آمد و عمر وضعیت را جویا شد. او گفت: ای امیر مؤمنـان! ما شـکست خورده بودیم که شـنیدیم منادی فریاد برآورد ای ساریه! به کوه پناه ببر. ما نیز پشت خود را به کوه کردیم و بـا این کار، آنان به اذن خداونـد شـکست خوردنـد. ابن عمر ادامه می‌دهـد: به عمر گفته شـد تو این فریاد را برآورده بودی. تاریخ ابن کثیر سند این حکایت حسن است.

ص: ۳۰

هر گز کسانی را که در راه خـدا کشـته شده‌اند، مرده مپندار، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. به آنچه خدا از فضـل خود به آنان داده، شادماننـد و برای کسانی که از پی ایشاننـد و هنوز به آنان نپیوسـته‌اند، شادی می کننـد که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می‌شوند. (۱)

روایت دیگری نقل شده که شـهدای جریان بئر معونه گفتند: «چه کسـی به برادران ما خبر می‌دهد که ما خدا را ملاقات کردیم و او از ما راضی بود و ما را راضی کرد؟»

این عبارت بخشی از قرآن کریم بود؛ اما پس از آن، نسخ شد و از قرآن حذف گردید. (۲)

در همین رابطه حـدیثی نقل شـده که وقتی مرده از پرسـش و پاسـخ با دو فرشـته موفق بیرون آمـد، او را در قبری نورانی وارد کنند. آن گاه به او گفته می‌شود: «همچون خواب عروسان بخواب». مرده می گوید: «نزد خویشان من بروید و به آنها [وضـعیت من را] خبر دهید». (۳)

بنـابراین، روشن شـد که مردگـان از خویشـان، برادران و دوسـتان خـود آگاهنـد. قرآن کریم سـخن کـافران را پس از این دنیـا نقل می کند که نسبت به کرده خود در دنیا افسوس می‌خورند و از گمراه شدن خود از سوی دوسـتان خویش شکایت می کنند: یا وَیلَتی لَیتَنی لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلیلًا؛ «ای وای! کاش فلانی را دوست [خود] نگرفته بودم». (فرقان: ۲۸) (۴)

۱- این روایت را ابو داود نقل کرده است. ر. ك: الجامع لأحكام القرآن، قرطبی، ج ۴، ص ۲۶۸.

۲- صـحیح بخاری، صص ۱۳۴ و ۱۳۵. انس می گویـد: «مـا این عبارت را به عنوان قرآن خوانـدیم؛ اما پس از آن، از قرآن برداشـته شد». این روایت در صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۱ نیز نقل شده است.

۳- ر. ك: السنهٔ، اللالكائی، به نقل از شرح الصدور، ص ۱۹۶.

۴- این آیه درباره عقبه نازل شد. او ابتدا اسلام آورد، اما سپس به دعوت دوستش امیهٔ بن خلف از اسلام خارج شد. رسول خدا ص وی را پس از جنـگ بـدر کشـت. او پیش از مرگ بـه رسـول خـدا اعـتراض کرد و گفـت: اسـیران را نمی‌کشـی، امـا مـن را به قتل می‌رسانی؟! آن حضرت پاسخ دادند: «تو به دلیل کفر و عناد کشته می‌شوی». الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۳، ص ۲۵. بنابراین باید از دوست بد برحذر بود.

ص: ۳۱

البته بـا توجه به ادله صحیح و صریحی که بیـان کردیم، نیازی به بیان اولویت نیست. همچنان‌که انسان‌های بی‌دین یا بی‌خبر از ادله هستند که آگاهی یافتن و شنیدن مردگان را انکار می‌کنند.

از سوی دیگر، روایـاتی وجود دارد که ثابت می‌کنـد مردگان عین سـخن زنـدگان را می‌شـنوند و نیز قرآن تلاوت می‌کننـد. درباره شنیدن کلام زندگان، سـخن گفتن بسـیاری از مردگان- که پیش از این بیان شد- را یادآور می‌شویم. برای مثال چندین نفر تصریح کرده‌اند که «رِبعی بن خراش» پس از مرگ، سخن گفته است. (۱)

دربـاره تلاوت قرآن از سوی مردگان نیز به روایتی اشاره می‌کنیم که ترمـذی آن را نقل کرده و از نظر اعتبار، این حـدیث را حسَـن شمرده است. از ابن عباس نقل شده است:

برخی از اصحاب رسول خدا (ص) روی قبری خیمه زدند، اما نمی‌دانستند که اینجا کسی دفن شده است. ناگهان صدای انسانی [از

۱- برادرانش می‌گوینـد وقتی ربعی مرد، مـا نزد جنـازه آمـدیم. دیـدیم که پارچه را از روی صورت خود برداشت و گفت: «السـلام علیکم، السلام علیکم». در این روایت آمده که ربعی گفت: از خدا اجازه گرفتم این بشارت را برای شما نقل کنم و او نیز این اجازه را به من داد. تاریـخ ابن کثیر، ج ۶، ص ۱۵۸. درباره افراد دیگری نیز نقل شـده که پس از مرگ حرف زده‌انـد. ابن ابی دنیا در این رابطه کتابی نگاشته است.

ص: ۳۲

قبر] آمـد که سوره مبـارکه ملـک را تلاـوت می‌کرد. رسول خـدا فرمود این سوره مـانع از عـذاب قبر است و انسـان را از آن نجـات می‌دهد. (۱)

برای اثبـات قـدرت شـنیدن مردگـان، ادراک آنهـا، سـخن گفتن با زنـدگان و نیز تلاوت قرآن از سوی آنان به همین انـدازه بسـنده می‌کنیم.

اگر بـا توسـل به غیر خـدا مخـالفت شود و این عمل غیر جایز اعلام شود، پاسـخ می‌دهیم: طبق آنچه «نسائی» در کتاب «عمل الیوم و اللیلهٔ» نقل کرده، این کار جایز است. او می‌گوید:

زمانی پای فردی خواب می‌رود و کرخ می‌شود و می‌نشیند. مردی به او می‌گویـد: آن کسـی را که بیش از همه دوست داری، صدا بزن. او نیز می‌گوید «یا محمداه». با گفتن این ذکر، پاهای او به حالت قبل بازمی‌گردد و او به حرکت خود ادامه می‌دهد. (۲)

همچنین «نسائی» از «ابن عبدالرحمان بن سعد» نقل می‌کند که می‌گوید:

مـن نزد ابن عمر بـودم که پـایم کرخ شـد. او پرسـید: ای اباعبـدالرحمن! چه شـده است؟ گفتم: عصب پـایم از اینجـا گرفته است. او گفت: او را که بیش از همه دوست داری صدا کن. من نیز گفتم: «یا محمداه». با این کار گرفتگی پایم برطرف شد.

«نسائی» روایت دیگری را از «هیثم بن حُبیش» نقل می‌کند که می‌گوید:

ما نزد عبدالله بن عمرو بن عاص بودیم که پای او گرفت. فردی به او گفت: آن که را بیشتر دوست داری، صدا بزن. او نیز گفت: «یا محمداه».

۱- فضائل القرآن، ترمذی ص ۲۸۹۰؛ المستدرک، ج ۲، ص ۴۹۸؛ عذاب القبر، بیهقی، ص ۱۶۵ و نیز در شعب الایمان.

۲- ر. ک: الاذکار فی أذکار المسافر، امام نووی، تحقیق استاد احمد راتب حموش، ص ۳۳۱.

ص: ۳۳

با گفتن این عبارت، پایش چنان شفا یافت که گویا بند از پای شتر باز کرده‌اند.

از این روایات این‌گونه استفاده می‌شود که صدا کردن مرده- چه نزدیک باشد و چه دور- نیز جایز است. الفاظ تشهد نماز نیز تأییدکننده همین ادعاست. در نماز به هنگام تشهد می‌خوانیم: «السَّلامُ عَلَیکَ ایُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُه». ما با این عبارت، پیامبر را که درگذشته است، خطاب می‌کنیم.

استفاده دیگر ما از این روایت این است که در جایز بودن صدا زدن مرده، فاصله و مسافت شرط نیست؛ بلکه حکم مسئله یکسان است؛ زیرا کسی که نماز می‌گزارد، وظیفه دارد این عبارت را در هر کجا که نماز می‌خواند، بر زبان بیاورد. (۱)

در صورتی که استغاثه به غیر خداوند نادرست شمرده شود و این کار غیر جایز اعلام شود، پاسخ ما باطل بودن این ادعاست. برای اثبات سخن خود، روایتی را که «طبرانی» در «المعجم الکبیر» نقل کرده، بازگو می‌کنیم. وی با سلسله سند راویان ثقه از «بقیة بن غزوان» نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمودند:

اگر یکی از شما چیزی را گم کرد یا کمکی خواست، ولی در سرزمینی نبود که مونس و یاوری باشد، باید بگوید: «ای بندگان خدا! مرا یاری کنید»؛ زیرا خداوند بندگانی دارد که ما آنها را نمی‌بینیم [و به یاری فرد می‌آیند].

۱- چه در زمان حیات رسول خدا ص، چه پس از رحلت ایشان و نیز در هر نقطه‌ای که حضور داشته باشد، باید این عبارت را در نماز بخواند.

ص: ۳۴

«طبرانی» پس از نقل این روایت می گوید: «این امر تجربه شده است». (۱)

«ابن ابی‌شیبه» از ابن عباس حدیثی موقوف نقل می کند که گفت: وقتی حیوان کسی فرار می کند، باید ندا بدهد: «ای بندگان خدا! مرا یاری کنید؛ خدا شما را رحمت کند». (۲)

«ابن سنی» در «عمل الیوم و اللیلهٔ» از حضرت علی بن ابی‌طالب (ع) نقل می کند که اگر در دشتی از حیوانات درنده قرار گرفتی و ترسیدی بگو: «از شرّ شیر درنده به دانیال و به حبیب پناه می‌برم». (۳)

همچنین با ادله قوی و سند صحیح مسلّم است که پیامبران خداوند، به ویژه رسول گرامی اسلام (ص) زنده هستند و خداوند و فرشتگان درود و سلام همه سلام‌کنندگان بر ایشان را در هر نقطه‌ای که باشند، به آن حضرت می‌رسانند. (۴)

۱- المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۲۶۷، ابو یعلی نیز در مسند، ج ۹، ص ۱۱۷ این حدیث را می‌آورد. هر چند این حدیث ضعیف است، اما طرقی برای آن نقل شده که آن را از ضعیف به روایت حسن که به آن عمل شده، ارتقا می‌دهد. طبرانی نیز گفته که این عمل مجرّب است.

۲- مصنف ابن ابی شیبه، ج ۱۰، ص ۴۲۴. این روایت مرسل است. بزار نیز آن را در کشف الاستار، ج ۴، ص ۳۳ نقل کرده است.

۳- عمل الیوم و اللیلهٔ، ابن سنی، ص ۱۱۲ و ر. ک: نظر حافظ ابن حجر در «تخریج الاذکار» ج ۵، ص ۱۵۰ و نیز کتاب «رفع المنارهٔ لتخریج احادیث التوسل و الزیارهٔ»، شیخ محمود سعید، ص ۱۸۰.

۴- ر. ک: حیاهٔ الانبیاء، بیهقی. وی در این کتاب حدیثی را نقل می کند که در آن آمده: خداوند فرشتگانی گردشگر و سیار دارد. حاکم نیشابوری سند این روایت را صحیح می‌داند. ذهبی نیز آن را پذیرفته است. ج ۲، ص ۴۲۱. احمد و دیگران نیز این روایت را نقل کرده‌اند. ر. ک: فیض القدیر، علامه مناوی، ج ۲، ص ۴۷۹. یادآوری می‌شود که اهل کتاب نیز به آن حضرت توسل می‌جویند مقدمه محق التقول.

ص: ۳۵

نباید با آنانی که می‌گویند انبیا را در بیداری دیده‌اند، مخالفت کرد؛ زیرا روایت شده که رسول خدا (ص) حضرت موسی (ع) (۱) را دید که صدا می‌زند و می‌گوید: «لبیک». همچنین حضرت یونس را نیز ملاقات کرد.

می‌دانیم خداوند کافرانی را که قصد شکنجه و خوار ساختن آنها را دارد، زنده می‌کند تا برای مؤمنان نیز عبرت و اندرز باشد. «طبرانی» در «المعجم الاوسط» از «ابن ابی‌دنیا» و «ابن منده» و دیگران نقل می‌کند که «ابن عمر» می‌گوید:

من از کنار بدر می‌گذشتم که دیدم مردی از حفره‌ای سر بیرون آورد. زنجیری بر گردن او بسته شده بود. او صدا زد که ای عبدالله! به من آب بده. نمی‌دانم او اسم من را می‌دانست یا منظورش این بود که «ای بنده خدا». در همین حال مردی از آن گودال بیرون آمد که در دستش تازیانه‌ای بود. او به من گفت: نه به او آب نده؛ او کافر است. سپس با تازیانه او را نواخت و به داخل گودال بازگشت. با دیدن این ماجرا شتابان نزد رسول خدا (ص) آمدم و آنچه را دیده بودم، بازگو کردم. رسول خدا به من فرمود: تو دیدی که این گونه شد؟ گفتم: بله. رسول خدا فرمود: او تا روز قیامت دشمن خداست. (۲)

۱- طبرانی در «المعجم الاوسط» این روایت را نقل کرده است. در مجمع الزوائد، ص ۲۲۱۳ آمده که سند این روایت صحیح است. همچنین در صحیح مسلم آمده که رسول خدا ص حضرت موسی را دید که در قبر نماز می‌خواند.

۲- ر. ك: شرح المواهب اللدنیهٔ، ج ۱، ص ۴۳۸، سیوطی می‌گوید طبرانی و ابن ابی دنیا در کتاب «القبور» و الالکائی در «السنهٔ»، از ابن عمر این روایت را نقل کرده‌اند. شرح الصدور، ص ۲۲۶. سپس در کتاب «من عاش بعد الموت» از ابن ابی‌دنیا این روایت را نقل می‌کند.

ص: ۳۶

همچنین «ابن ابی‌دنیا» از «شعبی» روایت می‌کند که مردی به حضرت محمد (ص) عرض کرد: «من از بدر می‌گذشتم، دیدم که مردی از زمین بیرون آمد. فرد دیگری آن‌قدر بر سر او زد تا اینکه در زمین فرو رفت و این کار چند بار تکرار شد». رسول خدا (ص) فرمود: «او ابوجهل بن هشام است که تا روز قیامت شکنجه می‌شود». «زرقانی» نیز این روایت را در «شرح المواهب اللدنیة» نقل کرده است. (۱)

ظاهراً مردی که این روایت را برای رسول خدا نقل کرده، ابن عمر است. این احتمال نیز وجود دارد که فرد دیگری غیر از ابن عمر باشد.

«سمهودی» می‌گوید:

بدان‌که شفاعت‌خواستن از پیامبر (ص) و استغاثه به مقام و منزلت و برکت ایشان را انبیا و رسولان الهی نیز انجام داده‌اند. این عمل سنت است و سلف صالح به آن عمل می‌کردند. همچنین پیش از خلقت آن حضرت نیز به آن عمل شده است؛ چنان‌که در زمان حیات مبارک ایشان و پس از رحلت آن حضرت و در صحرای قیامت، به رسول خدا (ص) توسل صورت می‌گیرد و از او شفاعت خواسته می‌شود. (۲)

[بنابراین توسل به رسول خدا را به چند دوره زمانی تقسیم می‌کنیم و روایات ثابت‌کننده سخن خود را می‌آوریم]:

اول: [توسل به آن حضرت پیش از آفرینش ایشان]: درباره توسل پیامبران به رسول اعظم (ص) به روایتی بسنده می‌کنیم که برخی از جمله

۱- ر. ك: شرح الصدور، ص ۲۲۷، در این کتاب علاوه بر روایت فوق، احادیث دیگری نیز نقل شده است.

۲- وفاء الوفاء، سمهودی، ج ۴۵، ص ۱۳۷۱.

ص: ۳۷

«حاکم نیشابوری» آن را نقل کرده است. وی با سند صحیح از عمر بن خطاب نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرمود: وقتی حضرت آدم (ع) آن ترک اولی را مرتکب شد، به خدا عرض کرد: «خدایا! به حق محمد از تو می‌خواهم که مرا بیامرزی». خداوند به او فرمود: «محمد را که هنوز نیافریده‌ام؛ چگونه او را می‌شناسی؟» حضرت آدم عرض کرد: «وقتی مرا با دست خود آفریدی و روحت را در من دمیدی، سرم را بلند کردم و نام او را دیدم که بر ستون‌های عرش نوشته شده است. به همین دلیل فهمیدم که او نزد تو محبوب‌ترین آفریده‌هاست». خداوند فرمود: «درست گفتی! او محبوب‌ترین است. حال که به او متوسل شدی، تو را بخشیدم. اگر محمد نبود، تو را نمی‌آفریدم».

این روایت را «طبرانی» با این اختلاف نقل کرده که خداوند می‌فرماید: «او از نوادگان تو و آخرین پیامبر است». (۱)

«سبکی» می‌گوید: وقتی طبق حدیث صحیح غار، توسل به اعمال- که از آفریده‌های خداوند است- جایز باشد، توسل به رسول خدا (ص) به طریق اولی جایز است. معمولاً وقتی کسی نزد یک صاحب مقامی، منزلت داشته

۱- حاکم نیشابوری این حدیث را از طریق عمر نقل کرده و سند آن را صحیح می‌داند. بیهقی در دلایل النبوة، ج ۵، ص ۴۸۹ و طبرانی در المعجم الصغیر، ج ۲۰، ص ۸۰۲ این روایت را نقل کرده‌اند. شیخ محمود سعید در «رفع المنارة» این حدیث را ضعیف می‌داند. همان‌گونه که بیهقی نیز گفته، همه به جز ابن عدی این حدیث را ضعیف می‌دانند. ابن عدی درباره عبدالرحمان بن زید که از رجال این حدیث است، می‌گوید: او به رغم نقل روایت‌های نادرست در الکامل، ج ۴، ص ۱۵۸۵، احادیث حسن را نیز نقل کرده است. برخی روایات او را تأیید کرده‌اند. رفع المنارة، ص ۱۹۸. برای مطالعه بیشتر درباره این حدیث ر. ک: مفاهیم یجب أن تصحح، شیخ دکتر محمد علوی مالکی، صص ۱۲۹- ۱۳۱.

ص: ۳۸

باشـد و برای اجـابت درخواستی نزد این مقـام، به آن فرد توسل شود، در حالی که او غایب است، آن صاحب مقام با کرم خویش و به دلیل توسل به آن فرد، خواسته را اجابت می‌کند. یعنی ممکن است ذکر نام محبوب یا فرد دارای منزلت، موجب اجابت دعا شود. تفـاوتی میان توسل، اسـتغاثه و طلب شـفاعت و ماننـد آن نیست. معنای توسل این است که انسان در حاجتی که دارد به رسول خـدا روی می‌کند. ممکن است انسان برای رفتن به درگاه خداوند به کسی متوسل شود که نزد خدا منزلت دارد. (۱)

دوم: توسـل به رسول خـدا (ص) پس از خلقت ایشـان و در دوران حیـات مبـارک آن حضـرت است. گروهی از حدیث‌شـناسان، از جمله «نسائی» و «ترمذی» نقل کرده‌اند که «عثمان بن حنیف» روایت می‌کند: مردی نابینا نزد پیامبر (ص) آمد و عرض کرد: «از خدا بخـواه که بینـا شـوم». آن حضـرت فرمـود: «اگر بخواهی برایت دعـا می‌کنم و اگر بخواهی می‌توانی صـبر پیشه کنی که برایت بهـتر است». آن مرد گفت: «برایم دعا کن». سپس رسول خدا به او فرمودند: «وضو بگیر و دو رکعت نماز بخوان و آن‌گاه بگو:

اللّهُمَّ إنِّی أَتَوَجَّهُ إلَیکَ بِنَبِیّکَ مُحَمَّدٍ نَبِیِّ الرَّحمَهِٔ یا مُحَمَّد إنِّی تَوَجَّهتُ بِکَ إلی رَبِّی فِی حاجَتِی لِتَقضِیَ لِی اللّهُمَّ شَفِّعهُ فیّ. (۲)

۱- ر. ک: وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۲.

۲- خداوندا! به واسـطه پیامبرت- آن سـروش رحمت- به تو روی کرده‌ام. یا محمد! من در حاجتی که دارم، تو را به درگاه خداوند واسطه قرار داده‌ام تا حاجتم را برآورده سازی. خداوندا! شفاعت او را در حق من بپذیر.

ص: ۳۹

«ترمذی» می‌گوید: «این حدیث صحیح و حسن است؛ اما فقط از این طریق آن را یافته‌ایم».

«بیهقی» نیز حدیث را صحیح می‌داند. او روایت را با این اختلاف نقل می‌کند که پس از این دعا مرد نابینا، شفا گرفت و برخاست. در روایتی نیز آمده است: «آن مرد این کار را کرد و چشم او شفا گرفت». (۱)

سوم: توسل به رسول خدا (ص) پس از رحلت جانکاه ایشان. «طبرانی» در «المعجم الکبیر» از «عثمان بن حنیف» نقل می‌کند که مردی در زمان خلافت عثمان برای برآورده شدن نیاز خود نزد عثمان می‌رفت، اما وی به فرد نیازمند توجهی نمی‌کرد. او نزد عثمان بن حنیف آمد و از این وضع گله کرد. عثمان بن حنیف گفت: وضو بگیر و به مسجد بیا. پس از آنکه دو رکعت نماز خواندی، این دعا را بخوان:

اللّهُمَّ إنِّی أَتَوَجَّهُ إلَیکَ بِنَبِیّکَ مُحَمَّدٍ نَبِیِّ الرَّحمَهِٔ یا مُحَمَّد إنِّی تَوَجَّهتُ بِکَ إلی رَبِّی فِی حاجَتِی لِتَقضِیَ لِی اللّهُمَّ شَفِّعهُ فیّ.

۱- دلایل النبوهٔ، بیهقی، ج ۶، ص ۱۶۶. علاوه‌براین، نسائی نیز در «عمل الیوم واللیلهٔ» این روایت را نقل کرده است. ترمذی در «الدعوات»، طبرانی در «الدعا»، حاکم نیشابوری در «المستدرک»، منذری در «الترغیب و الترهیب» و هیثمی در «مجمع الزوائد»، باب نماز حاجت و دعا برای آن این حدیث را نقل کرده‌اند. نووی در «الاذکار» می‌گوید این روایت از ذکرهایی است که به هنگام وجود حاجت گفته می‌شود. ر. ک: محق التقول، ص ۱۳۵. شوکانی می‌گوید این حدیث دلیل بر جواز توسل به رسول خدا ص و تقرب به درگاه الهی است؛ البته با داشتن این اعتقاد که فاعل خداوند تبارک و تعالی است و عطا کننده، فقط خداست. او هرچه را بخواهد، می‌شود و هر چه را نخواهد نمی‌شود. تحفهٔ الذاکرین، ص ۱۶۲. امام عینی پس از ذکر حدیث توسل عمر به عموی پیامبر ص برای باران- که در صحیح بخاری، ج ۷، ص ۳۳ نیز آمده است- می‌گوید: «این روایت از چند جهت قابل استفاده است: جایز بودن شفاعت‌طلبی از اهل خیر و صلاح و اهل بیت پیامبر ص». در فتح الباری، ج ۲، ص ۷۴ نیز مانند همین عبارت آمده است.

ص: ۴۰

او نیز چنین کرد و بـار دیگر نزد عثمـان بن عفـان رفت. خادم عثمان او را به داخل برد و در کنار خود بر روی حصـیر نشانـد. سـپس عثمـان حاجتش را برآورده ساخت و به او گفت: «من خواسـته تو را تا این لحظه فراموش کرده بودم. اگر باز هم نیازی داشتی، پیش ما بیا». وقتی این مرد با عثمان بن حنیف روبه‌رو شـد، به او گفت: «خداونـد به تو پاداش نیکو دهـد. وی به نیاز من توجهی نمی‌کرد، تا اینکه تو با او سـخن گفتی». عثمان بن حنیف به او گفت: «به خدا سوگند که من با او سـخن نگفتم! اما با رسول خدا (ص) بودیم که فرد نابینایی نزد آن حضـرت آمد و از نابینا شدن خود شکوه کرد. رسول‌خدا (ص) به او گفت: صبر نمی‌کنی؟ آن فرد نیز عرض کرد: «ای رسـول خـدا! من کسـی را نـدارم که مرا راه ببرد. نابینـایی برایم سـخت است». حضـرت به او گفت: «برو وضـو بگیر و دو رکعت نماز بگزار و سپس این دعا را بخوان».

عثمان بن حنیف می‌گویـد: «به خداوند سوگند که او از میان ما رفت [تا به دسـتور پیامبر (ص) عمل کند] و صـحبت ما طولانی شد. دیدیم که آن نابینا وارد شد، گویا که هرگز مشکلی در دیدگان او نبوده است». (۱)

«بیهقی» این روایت را از دو طریق نقل کرده است. «طبرانی» در «المعجم

۱- المعجم الکـبیر، ج ۷، ص ۱۹؛ دلائـل النبوة، ج ۶، صص ۱۶۷ و ۱۶۸. بیهقی در این اثر روایت فوق را از دو طریق نقـل می‌کنـد. آن‌گونه که مؤلف کتاب «رفع المنارة» می‌گوید، این حدیث صحیح است. ابن تیمیهٔ رجال این روایت را در «قاعدهٔ جلیلهٔ فی التوسل و الوسـیلهٔ» ذکر می‌کند: «مسـلم، از ابراهیم، از حماد بن سـلمه، از ابوجعفر خطمی، از عمارهٔ بن خزیمه، از عثمان بن حنیف». در این حـدیث سـخن عثمان نیز آمده که گفت: «اگر نیازی داشتی مانند همین کار را انجام بده». بنابراین وقتی ابن تیمیه این روایت را نقل کند، باید گفت این حدیث در اوج صحت و درستی قرار دارد. رفع المنارهٔ، ص ۱۱۳.

ص: ۴۱

الکبیر» و «المعجم الاوسط» این حدیث را آورده و در سند آن، نام «روح بن صلاح» دیده می‌شود.

«ابن حبان» و «حاکم نیشابوری» این راوی را توثیق کرده‌اند؛ اما «روح بن صلاح» ضعیف است. بقیه رجال این حدیث، صحیح هستند.

«انس بن مالک» می‌گوید: پس از مرگ فاطمه بنت اسد، پیامبر (ص) بر بالین وی آمد و فرمود: «مادر دوم من! خدا تو را رحمت کند». سپس به تمجید از فاطمه بنت اسد پرداخت و سپس وی را با عبای خود کفن کرد. آن‌گاه به «اسامهٔ بن زید»، «ابو ایوب انصاری»، «عمر بن خطاب» و یک غلام سیاه دستور داد تا برایش قبری آماده کنند. وقتی به لحد رسیدند، پیامبر (ص) با دست خویش آن را کَند و خاکش را با دستان خویش بیرون می‌ریخت. سپس وارد قبر شد و در آن خوابید و دعا کرد:

ای خدایی که زنده می‌کنی و می‌میرانی و خود زنده همیشگی هستی! به حق پیامبرت و پیامبران پیش از من، مادرم فاطمه بنت اسد را بیامرز و قبرش را وسعت بخش که تو بخشنده‌ترین بخشایندگان هستی.

سپس چهار بار تکبیر گفت و پیکر فاطمه بنت اسد را به همراه عباس و ابوبکر داخل قبر گذاشت. (۱)

از این روایات استفاده می‌شود که رسول خدا (ص) به انبیای پیش از خود

۱- المعجم الکبیر، ج ۲۵، ص ۳۵۲؛ المعجم الاوسط، ج ۱، ص ۱۵۲. صاحب کتاب «رفع المنارهٔ» می‌نویسد: «در مجمع الزوائد آمده که این روایت را طبرانی در دو کتاب المعجم الکبیر و الاوسط خود نقل کرده است. در رجال این حدیث، روح بن صلاح است که ابن حبان و حاکم نیشابوری او را توثیق کرده‌اند؛ اما در او ضعف وجود دارد. بقیه رجال حدیث ثقه هستند». ر.ک: رفع المنارهٔ، ص ۱۱۵. وی می‌گوید: این حدیث حسن است.

ص: ۴۲

متوسل شده است. بی‌تردید وقتی آن حضرت با توسل به انبیا از خدا درخواست می‌کند، امت او به طریق اولی از این کار منع نمی‌شوند.

توسل به آن حضرت، پس از رحلت ایشان از این دنیا، به دو صورت است:

الف) به این معنا که از او درخواست شود تا همچون زمان حیاتش برای ما دعا کند. «بیهقی» و «ابن ابی شیبه» از «مالک الدار» نقل می‌کنند که در زمان عمر خشکسالی شد. مردی نزد قبر پیامبر (ص) آمد و گفت: «ای رسول خدا! برای امت خود نزد خداوند طلب باران کن. این امت هلاک شدند». رسول خدا (ص) به خواب او آمد و فرمود: «پیش عمر برو و به او بگو که باران خواهد آمد و سیراب می‌شوید. به او بگو: به سراغ آن فرد خردمند برو». وقتی او آنچه را در خواب دیده بود، برای عمر تعریف کرد، عمر گریست و گفت: «خدایا! از من کاری خواسته‌اند که از انجام آن ناتوان شده‌ام». (۱)

«سیف» در «الفتوح» نقل می‌کند کسی که این خواب را دید، «بلال بن حارث مزنی» از صحابه رسول خدا (ص) بود. (۲) سخن ما در استغاثه به رسول‌خدا (ص) است که ایشان در عالم برزخ هم پاسخ استغاثه را می‌دهند. طبق این داستان، آن حضرت در برزخ، از سؤال یکی از صحابه خود آگاه

۱- دلائل النبوهٔ، ج ۷، ص ۴۷. الاستیعاب، ابن عبدالبر، ج ۲، ص ۴۶۲. به گفته ابن حجر سند این روایت صحیح است. الفتح، ج ۲، ص ۴۹۵. حافظ ابن کثیر در جامع المسانید، ج ۱، ص ۱۲۳، مسند عمر می‌گوید اسناد این روایت قوی و خوب است.

۲- ابن حجر در «الفتح» می‌گوید سیف در «الفتوح» نقل می‌کند که بلال بن حارث مزنی از صحابه رسول خدا بود که این خواب را دید. الفتح، ج ۲، ص ۴۹۵. با توجه به این که صاحب این رؤیا، یکی از یاران رسول خدا بوده و اصحاب نیز عدل و ثقه هستند، این داستان صحیح است.

ص: ۴۳

است و برای او دعـا می‌کنـد. بنابراین درخواست از پیامبر (ص) برای طلب باران و غیر آن جایز است؛ همان‌گونه که در زمان حیات ایشان جایز بود.

ب) ممکن است توسل به پیامبر (ص) با درخواست این امر از ایشان باشـد؛ به این معنا که ایشان با درخواست از خـدا و شـفیع شدن در درگاه خدا می‌تواند مسبّب باشد. در نتیجه، درخواست و دعای ایشان از خداوند است؛ اگرچه ممکن است تعبیرها متفاوت باشد.

چهـارم: توسـل به حضـرت رسول (ص) در عرصه قیـامت و شـفیع شـدن ایشـان نزد خداونـد. این امر به اجماع، پـذیرفته شـده است. روایات نقل شده در این باره نیز متواتر است. (۱)

«حاکم نیشابوری» از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گوید:

خداوند به عیسـی (ع) وحی کرد که به محمد ایمان بیاور و به کسانی از امت خود که با وی هم‌عصر خواهند بود، فرمان بده تا به او ایمان بیاورند؛ زیرا اگر محمد نبود، آدم را خلق نمی‌کردم و اگر محمد نبود، بهشت و آتشـی هم نبود. من عرش را بر آب بنا کردم، ولی لرزان بود؛ اما وقتی که روی آن نوشته شد «لا اله الاالله محمد رسول الله» آرام گرفت.

۱- حدیث شـفاعت رسول خدا، حدیثی متواتر است. در صحیح بخاری آمده است: «خورشید در روز قیامت آن‌قدر نزدیک می‌شود که عرق تا نیمه‌های گوش انسان بالا می‌آید. در این حالت به حضـرت آدم، سپس به حضرت موسی و آن‌گاه به حضرت محمد ص توسـل می‌کننـد و او نیز برای داوری میـان خلق شـفیع می‌شود. صـحیح بخاری، کتاب زکات، ۵۲. ابن حجر در توضـیح این حـدیث می‌گوید: «مردم در روز قیامت مانند زندگی در دنیا به انبیای الهی متوسل می‌شوند. باید بدانیم که توسل و اسـتغاثه و شـفاعت، همه بر یـک معنا دلالت دارد و آن قرار گرفتن رسول خـدا ص در پیشاپیش حاجت انسان نزد خداونـد است. کسـی که به ایشان متوسـل می‌شود نیز معتقد است امور به دست خداوند است و شـریکی برای او قائل نمی‌شود». فتح الباری، ص ۴۴۱. ابن کثیر برای پیامبر ص هشت شفاعت بر شمرده است. ر. ک: الملاحم، ج ۲، ص ۲۶۸.

ص: ۴۴

بنابراین روایت صحیح، چگونه ممکن است که شفیع قراردادن آن حضرت و توسل به چنین شخصیتی که دارای این مقام و منزلت است، جایز نباشد؟! بلکه باید گفت توسل به انسان‌های صالح نیز جایز است؛ چنان‌که سبکی نیز بر این عقیده است. (۱)

«قاضی عیاض» این روایت را با سند حسن از «مالک» نقل می‌کند: امیرمؤمنان، «منصور دوانیقی» در مسجد رسول خدا (ص) با مالک بن انس مناظره می‌کرد. مالک به او گفت: ای امیر مؤمنان! در این مسجد صدایت را بلند نکن؛ زیرا خداوند به گروهی، رسم ادب را آموخته:

یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِی وَ لا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْل (حجرات: ۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را از صدای پیامبر فراتر نبرید و در برابر او بلند سخن مگویید [و داد و فریاد نزنید].

چنان‌که گروهی را این‌گونه ستوده است:

إِنَّ الَّذِینَ یغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِندَ رَسُولِ اللهِ أُوْلَئکَ الَّذِینَ امْتَحَنَ اللهُ قُلُوبهُمْ لِلتَّقْوَی لَهُم مَّغْفِرَهٌ وَ أَجْرٌ عَظِیم (حجرات: ۳)

آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می‌کنند، همان کسانی

۱- ابن حجر پس از بیان داستان توسل عمر به عموی رسول خدا برای طلب باران می‌گوید: «از این روایت استفاده می‌شود که طلب شفاعت از اهل خیر و صلاح و اهل بیت رسول خدا مستحب است». ج ۲، ص ۴۷. امام عینی در این رابطه می‌نویسد: «از این روایت استفاده‌هایی می‌شود؛ از جمله اینکه طلب شفاعت از اهل خیر و صلاح و اهل بیت پیامبر ص مستحب است». ج ۷، ص ۳۳.

ص: ۴۵

هستند که خداوند دل‌های‌شان را برای تقوا خالص نموده، و برای آنان آمرزش و پاداش عظیمی است!

در آیه دیگر، گروهی را نکوهش کرده و فرموده است:

إِنَّ الَّذِینَ یَنادُونَکَ مِن وَرَاءِ الحُجُرَاتِ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُون (حجرات: ۴)

[ولی] کسانی که تو را از پشت حجره‌ها بلند صدا می‌زنند، بیشترشان نمی‌فهمند!

حرمت پیکر رسول خدا نیز مانند حرمت رسول خدا در زمان حیات ایشان است. وقتی «ابوجعفر منصور» دید که خوار شده است، خطاب به مالك گفت: «ای ابا عبدالله! رو به قبله بایستم یا رو به رسول خدا (ص)؟» مالك به او پاسخ داد: «چرا از او روی بگردانی؛ حال آنکه ایشان در روز قیامت وسیله تو و وسیله پدرت آدم (ع) برای روی آوردن به درگاه خداست؟ رو به قبر ایشان کن و از او طلب شفاعت کن تا شفاعت او نزد خداوند پذیرفته شود. خداوند می‌فرماید:

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَه وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَه تَوَّاباً رَحیماً (نساء: ۶۴)

و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند [و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذاردند]، به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند. (۱)

۱- الشفا بتعریف حقوق المصطفی، قاضی عیاض، ص ۲۷۳.

ص: ۴۶

در این روایت، توسل به پیامبر (ص)، رو کردن به قبر آن حضرت، رعایت ادب کامل نزد قبر ایشان و دستور به زیارت آن حضرت و نیز توسل به ایشان، به صراحت بیان شده و مالک بر این نکات تأکید می کند.

«ابن جوزی» با سند خود از «بکر بن مقری» نقل می کند: من به همراه «طبرانی» و «ابوالشیخ» در حرم رسول خدا بودیم. گرسنگی بر ما اثر کرد. تا موقع غروب صبر کردیم. آن گاه نزد قبر رسول اکرم آمدم و عرض کردم: «ای رسول خدا! گرسنه‌ام». همین را گفتم و رفتم. «ابوالقاسم» به من گفت: «همین‌جا بنشین؛ یا می‌میریم یا برایمان غذا می‌رسد». «ابوبکر مقری» می گوید:

من و ابوالشیخ خوابیدیم؛ اما طبرانی نشسته بود و به چیزی خیره می‌نگریست. ناگهان دیدیم که سیدی در را زد. دو غلام نیز به همراه او بودند که هر یک سبدی پر از غذا در دست داشت. ما نشستیم و از این غذا خوردیم. گمان می کردیم بقیه غذا را با خود خواهند برد؛ اما غلام، غذا را گذاشت و برگشت. وقتی دست از خوردن کشیدیم، آن سید به ما گفت: به رسول خدا شکوه کرده‌اید؟ من در خواب ایشان را دیدم که به من دستور دادند تا برای شما غذا بیاورم. (۱)

«ابن جلاء» می گوید:

وارد مدینه شدم و به دلیل تنگدستی، نزد قبر رسول خدا (ص) آمدم و عرض کردم: من میهمان تو هستم و در همان حال به خواب رفتم. در خواب، آن حضرت را دیدم. قرص نانی به من داد و من نیمی از آن را خوردم. وقتی بیدار شدم، نیمه دیگر نان در دستم بود. (۲)

۱- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۸۰. همچنین علامه شیخ یوسف نبهانی در رد شواهد الحق من الاستغاثهٔ بسید الخلق، ص ۲۴۰ نیز این روایت را ذکر کرده است.

۲- همان.

ص: ۴۷

«ابوالخیر اقطع» می گوید:

وارد مدینه شدم و پنج روز در این شهر ماندم؛ اما به دلیل تنگدستی هیچ نخوردم. نزد قبر رسول خدا (ص) آمدم و به ایشان سلام کردم. به آن حضرت عرض کردم: ای رسول خدا! من میهمان تو هستم. آن گاه دراز کشیدم و پشت قبر خوابم برد. در خواب آن حضرت را دیدم که ... علی بن ابی‌طالب پیشاپیش آن حضرت حرکت می کرد. علی (ع) آمد و به من گفت: بلند شو. رسول خدا آمده است. من هم برخاستم و پیشانی آن حضرت را بوسیدم. رسول خدا (ص) تکه نانی به من داد. من نیمی از آن را خوردم؛ اما وقتی بیدار شدم نیمه دیگر نان هنوز در دستم بود. (۱)

«ابو عبدالله محمد بن ابی زرعه صوفی» می گوید:

به همراه پدرم به سفر رفتیم. در سفر دچار تنگدستی شدیدی شدیم. وقتی وارد مدینه منوره شدیم، من و پدرم گرسنه بودیم. من که هنوز به سن بلوغ نرسیده بودم، نزد پدرم می‌آمدم واظهار گرسنگی می کردم. پس پدرم به آستان پیامبر (ص) مشرف شد و عرض کرد: ای رسول خدا! من امشب گرسنه‌ام و در آنجا نشست. پس از مدتی دیدیم که وی لحظه‌ای می گرید و لحظه‌ای می‌خندد. علت این حالت را پرسیدیم؛ پاسخ داد: رسول خدا (ص) چند درهم در دستم گذاشته است. وقتی مشت خود را باز کرد، دیدم در آن درهم است. خدا به این درهم‌ها برکت داد و ما توانستیم با آن به شیراز برگردیم و حتی از این درهم‌ها انفاق هم می کردیم. (۲)

۱- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۸۱. همچنین ر. ک: به شانزده داستانی که سمهودی نقل کرده است. علامه نبهانی نیز نزدیک به ۸۶ داستان از این نوع را نقل کرده است.

۲- همان.

ص: ۴۸

«احمد بن محمد صوفی» می گوید:

سه ماه در بادیه مانـدم تا اینکه پوسـتم به اسـتخوان چسبیـد. پس نزد قبر رسول خـدا (ص) آمدم و به ایشان و دو صـحابی (ابو بکر و عمر) سـلام کردم. سـپس به خـواب رفتم. ایشـان را در خـواب دیـدم که می‌فرمود: ای احمـد اینجـا آمـده‌ای؟ عرض کردم: بله، من گرسـنه و میهمان تو هستم. رسول خدا فرمود: دستت را باز کن و من نیز چنین کردم. رسول خدا دستانم را پر از درهم کرد. وقتی از خواب بیدار شدم، دیدم درهم‌ها در دستانم است. برخاستم و نانی خریدم و خوردم. آن‌گاه به بادیه بازگشتم. (۱)

این حکایت‌ها را «ابن جوزی» در «الوفاء» نقل کرده است. دیگران، ماننـد «محمد بن موسـی بن نعمان» در کتاب «مصـباح الظلام فی المستغیثین بخیر الانام (ص)» (۲) نیز این حکایات را نقل کرده‌اند.

«ابن نعمان» نیز حکایت‌هایی را در همین رابطه به طور مستقیم یا با واسطه نقل می‌کند. وی می‌گوید:

شنیـدیم که ابواسـحاق ابن ابراهیم بن سـعد می‌گفت: من به همراه سه فقیر در مـدینه، دچـار تنگـدستی شـدیم. به همین دلیل نزد قبر رسول‌خدا (ص) آمدم و عرض کردم: ای رسول خدا! ما چیزی نداریم؛

۱- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۸۱.

۲- منابع این حکایت‌ها از «شواهـد الحق» گرفته شده است. داسـتان جالبی در این کتاب آمده که خواندنش سودمند است. مردی به دلیل گرسـنگی کنار قبر رسول خدا آمد ... فرد دیگری نزد او غذا آورد و گفت: شـما از راه دور همه دره‌ها و دشت‌ها را پشت سـر می‌گذاریـد و اهـل و خویشـان را ترک می‌کنیـد تـا این جا بیاییـد و از آن حضـرت یک قطعه نان درخواست کنیـد؟! هرچنـد ایشان خواسته شما را برآورده می‌کند، اما کاش از او بهشت و آمرزش الهی را درخواست می‌کردید. شواهد الحق، ص ۲۴۱.

ص: ۴۹

برای ما سه مُدّ (۱) غذا بفرست. هرچه باشد، فرق نمی‌کند. سپس دیدم که مردی آمد و سه مدّ خرمای خوب به ما داد. (۲)

از «سید ابومحمد عبدالسلام» شنیدم که گفت:

سه روز [در مدینه] بدون غذا باقی ماندم. نزد قبر رسول خدا آمدم و دو رکعت نماز خواندم. آن‌گاه گفتم: ای جدّ بزرگوار! گرسنه‌ام و از تو امید «ثرید» (۳) دارم. آن‌گاه خواب چشمانم را فراگرفت. در خواب دیدم که مردی آمد و مرا بیدار کرد. وقتی بیدار شدم، دیدم ظرفی چوبی به دست دارد و در آن ثرید، روغن و گوشت است. آن ظرف را به من داد و گفت: بخور. از او پرسیدم از کجا آورده‌ای؟ پاسخ داد: سه روز است که فرزندان صغیر من تقاضای این غذا را می‌کنند. امروز که توانستم آن را تهیه کنم، به خواسته فرزندانم عمل کردم. در خواب رسول خدا (ص) را دیدم که می‌فرمود: یکی از برادران تو از من این غذا را تمنا کرده است؛ برو و غذا را به او بده. (۴)

از «شیخ ابو عبدالله بن امان» شنیدم که می‌گفت:

در مدینه و در پشت محراب فاطمه (س) بودیم. سید مکثر قاسمی در پشت این محراب به خواب رفته بود. وقتی بیدار شد، نزد قبر رسول خدا (ص) آمد و سلام داد. آن‌گاه خندان بازگشت. خادم باب ضریح پیامبر (ص)، آقای شمس‌الدین دلیل این خنده را از او پرسید. پاسخ داد: من دچار مشکل شده بودم. از خانه‌ام بیرون آمدم و به سوی

۱- واحد وزن است. مترجم.

۲- ر. ک: وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۸.

۳- آبگوشت نام نوعی غذاست. فرهنگ معاصر عربی- فارسی، عبدالنبی قیم، انتشارات فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۸۲.

۴- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۸.

ص: ۵۰

خانه فاطمه حرکت کردم. در آنجا به رسول خدا متوسل شدم و عرض کردم: من گرسنه‌ام. وقتی خوابیدم، رسول خدا (ص) را دیدم. ایشان ظرفی پر از شیر را به دست من داد و من از آن نوشیدم تا سیراب شدم. [آن‌گاه دستانش را به ما نشان داد که هنوز قطره‌های شیر روی دستان او باقی مانده بود]. (۱)

از «عبدالله بن حسن دمیاطی» شنیدم که می‌گفت: «شیخ عبدالقادر تنسی» نقل می‌کند:

من فقیر بودم. به مدینه سفر کردم و نزد قبر رسول اکرم (ص) آمدم. بر آن حضرت سلام کردم و از تنگدستی خود و گرسنگی به ایشان شکوه بردم. به ایشان عرض کردم: گوشت، خرما و گندم می‌خواهم. سپس به روضه مبارکه آمدم و در آن نماز گزاردم و به خواب رفتم. ناگهان دیدم کسی مرا از خواب بیدار می‌کند. بیدار شدم. او که جوان خوش سیما و نیکورفتاری بود، مرا به همراه خود برد. آن‌گاه کاسه‌ای آبگوشت گوسفند، ظرف‌های پر از انواع خرماهای صیحانی و نیز نان‌های فراوان از جمله نان تهیه شده از آرد «نبق» (۲) به من داد. من از این غذاها خوردم و سیر شدم. سپس آن جوان به من گفت: پس از نماز ظهر خوابیده بودم که رسول خدا (ص) را در خواب دیدم. ایشان در خواب تو را به من نشان داد که در روضه هستی. رسول خدا به من فرمود که تو این غذاها را طلب کرده‌ای. (۳)

۱- وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۳۸۳.

۲- آردی مخصوص است که از مغز ساقه نخل تهیه می‌شود. فرهنگ معاصر. مترجم

۳- همان. در همین رابطه، داستان خواب دیدن نور الدین شهید وجود دارد. وی در یک شب، سه بار رسول خدا را در خواب دید. او می‌دید که دو نصرانی لباس مغربی‌ها را به تن دارند و قبر رسول خدا ص را نبش می‌کنند و نزدیک بود که به پیکر مبارک آن حضرت برسند. در این هنگام از خواب بیدار شد و شتابان به مدینه آمد. وقتی اوضاع را جویا شد، دید دو نصرانی در حال نبش قبر هستند. نورالدین شهید این دو مرد را کشت.

ص: ۵۱

دوستم «علی بن ابراهیم بوصیری» نقل می‌کرد که از «عبدالسلام بن ابوالقاسم صقلی» شنیدم که او از مردی ثقه (نامش را فراموش کرده بود) شنیده بود که می‌گفت:

در مدینه بودم و از آنجا که هیچ در بساط نداشتم، ناتوان شده بودم. نزد قبر رسول اکرم (ص) آمدم و عرض کردم: ای سرور جهانیان! من مردی از مصر هستم که پنج ماه است در جوار شما اقامت کرده‌ام. آن‌گاه گفتم از خدا و از تو می‌خواهم برایم اسباب سیر شدن و رفتن از مدینه را فراهم سازید. سپس در آنجا دعاهایی خواندم و کنار منبر نشستم. ناگهان دیدم که مردی وارد حجره شد و در حالی‌که ایستاده بود، می‌گفت: ای جدّ بزرگوار! سپس آمد و دستم را گرفت و از جایم برخاستم. مرا با خود از باب جبرئیل به سمت بقیع و از آنجا به بیرون از بقیع برد. سپس وارد خیمه‌ای شدیم که در آن کنیزی و غلامی بودند. به آنها دستور داد تا برای این میهمان غذا بیاورند. غلام برخاست و هیزم جمع کرد و آتشی افروخت. سپس کنیز غذایی پخت. من با آن مرد سرگرم صحبت شدم تا اینکه کنیز غذا را آورد. آن‌گاه روغن آورد و بر روی غذای ما ریخت. سپس خرمای صیحانی آورد. آن مرد به من گفت: بخور و من هم خوردم تا اینکه سیر شدم. سپس گفتم: یک ماه است که گندم نخورده بودم. اکنون بیش از این نمی‌خواهم. پس از این سخن، او باقی‌مانده غذا را با دو صاع خرما به من داد و پرسید: نامت چیست؟ من نیز نامم را گفتم. گفت: تو را سوگند می‌دهم که دیگر به جدّم شکایت نکنی؛ زیرا برای ایشان سخت است. از این به بعد اگر گرسنه شدی، روزی به تو خواهد رسید. به غلام خود نیز گفت او را تا قبر جدّم همراهی کن. من نیز با غلام به بقیع آمدم. آن‌گاه به او گفتم بقیه راه را خودم می‌روم. او

ص: ۵۲

گفت: سرور من! به خدا نمی‌توانم تو را تنها بگذارم. باید تو را تا قبر پیامبر (ص) ببرم، تا رسول خدا (ص) بداند که من تو را رساندم. از غذایی که به من داده بود تا سه روز خوردم. روز چهارم که غذا تمام شد و گرسنه شده بودم، دیدم که غلام برایم غذا آورد. همین وضع ادامه داشت تا اینکه گروهی آمدند و به همراه آنان به ینبع رفتم. (۱)

«ابن نعمان» با سند خود از «عباس بن قیس مصری» نابینا نقل می‌کند:

من سه روز در مدینه گرسنه مانده بودم. به حرم رسول خدا (ص) آمدم و عرض کردم: ای پیامبر (ص)! من گرسنه‌ام. سپس کمی خوابیدم. پس از اندک زمانی دیدم خانمی با پای خود به من می‌زند و مرا از خواب بیدار می‌کند. من برخاستم و او گفت: همراه من بیا. من همراه او به خانه‌اش رفتم. او برایم نان گندم، خرما و روغن آورد و گفت: ای ابا عباس! بخور. جدم رسول خدا به من امر کرده تا از تو پذیرایی کنم. هر وقت گرسنه شدی نزد ما بیا. ابو سلیمان داود در مصنف خود می‌گوید: مانند چنین امری از سوی ذریه رسول خدا بسیار رخ داده است؛ به ویژه اگر درخواست غذا شده باشد. (۲)

«سید سمهودی» می‌گوید: «در این باره حکایت‌های فراوانی هست که برخی از آنها برای ما نقل شده است. سپس به نقل چند داستان می‌پردازد». (۳)

۱- ر. ک: وفاء الوفاء ج ۴، ص ۱۳۸۴ به بعد.

۲- همان.

۳- از جمله حکایتی را نقل می‌کند که کلید اتاقش ناپدید می‌شود. سپس نزد رسول خدا ص می‌آید و چنین عرض می‌کند: ای رسول گرامی! کلید اتاق گم شده است و به آن نیاز دارم. آن را از تو می‌خواهم. سپس پسربچه‌ای را دیدم که کلید به دست او بود. به او گفتم: از کجا آوردی؟ پاسخ داد: روبه‌روی قبر مبارک پیدا کردم. من کلید را از او گرفتم. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۸۴. همان‌گونه که گفتیم، شانزده حکایت را در این کتاب نقل می‌کند.

ص: ۵۳

«شیخ عبدالحق دهلوی» در شرح «مشکاة المصابیح» و در تألیفات دیگر خود می گوید: برخی از فقیهان کمک گرفتن از قبور را ردّ کرده‌اند؛ اما اگر دلیل این امر، نبود قدرت شنوایی و ادراک در مردگان ادعا می‌شود، باید گفت بطلان این ادعا ثابت شده است. اما اگر از این جهت است که آنان توان انجام کاری را ندارند و در خاك اسیر گشته‌اند و سرگرم محنت‌ها و رنج‌های خود هستند، پاسخ این است که این امر کلیت ندارد. به ویژه انسان‌های پرهیزکار که اولیای خداوند هستند و در بند این مشکلات نیستند. به همین دلیل ارواح آنها مقرّب درگاه پروردگار است. آنان در برزخ، از مقام و منزلت برخوردارند و می‌توانند شفیع قرار گیرند یا دعا کنند و حاجت اخروی زائران خود و توسل‌جویندگان را از خدا بخواهند.

دلیلی برای نفی این واقعیت وجود ندارد. بیضاوی در تفسیر آیات اول تا پنجم سوره نازعات (۱) می گوید: وقتی نفوس فاضل از تن جدا می‌شوند، صفا و روشنی پیدا می کنند؛ زیرا این ارواح از بدن جدا می‌شوند و فرشتگان آنها را به طور کامل از بدن می‌رهانند. در نتیجه این روح در جهان ملکوت، تکاپو پیدا می کند و در آن جهان به تسبیح مشغول می‌شود و به سوی آستان قدسی خداوند شتاب می گیرد و با شرف و قدرتی که پیدا می کند، از

۱- وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا* وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا* وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا* فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا* فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا؛ «سوگند به فرشتگانی که [از کافران] به سختی جان ستانند، و به فرشتگانی که جان [مؤمنان] را به آرامی گیرند، و به فرشتگانی که [در دریای بی‌مانند] شناورند، پس در پیشی گرفتن [در فرمان خدا] سبقت‌گیرنده‌اند، و کار [بندگان] را تدبیر می کنند».

ص: ۵۴

«المدبّرات امراً» می‌شود؛ به واسطه کمکی که از آنها خواسته می‌شود، به تدبیر امور می‌پردازند. امری که منکران یاری‌رسانی از سوی اموات آن را نمی‌پذیرند. (۱)

این‌گونه برداشت می‌شود که دعاکننده محتاج و فقیر، خداوند را می‌خواند و از او حاجت خویش را طلب می‌کند؛ اما به معنویت این بنده مقرب و مورد اکرام الهی متوسل می‌شود و می‌گوید: به برکت این بنده‌ای که او را تکریم کرده‌ای و مشمول رحمت خود گردانیده‌ای، حاجتم را برآورده کن و خواسته‌ام را اجابت فرما؛ چراکه تو عطا کننده و کریم هستی. سپس بنده مقرب را می‌خواند و می‌گوید: ای بنده مقرب! و ای بنده خدا! و ای ولی خدا! نزد خداوند برایم شفیع شو و از خدا بخواه که خواسته‌ام را برآورده سازد. بنابراین خداوند است که عطا می‌کند و از او درخواست می‌شود؛ چنان‌که امید برآورده کردن حاجت‌هاست.

بنده مقرب در این میان جز وسیله، نقش دیگری ندارد. فاعل، قادر و تصرف‌کننده فقط خداوند تبارک و تعالی است. اولیای الهی که فانی در علم، قدرت و حکومت الهی هستند، توان هیچ دخل و تصرفی ندارند؛

۱- قاضی بیضاوی در جای دیگر می‌گوید: «بی‌تردید ارواح سبقت‌گیرنده، شرافت بیشتری دارند. به همین دلیل است که به این ارواح سوگند یاد می‌شود: فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا؛ «سپس بر یکدیگر سبقت می‌گیرند». نازعات: ۴ سپس این نفوس شریف، به دلیل همت بلند در به کمال رساندن نفوسِ دارای نقصان و نیز به دلیل شرف و قدرتی که دارند، بعید نیست که در آن آثار تدبیر امور این دنیا آشکار گردد و از مدبرات امور گردند؛ مگر نه این است که انسان در خواب می‌بیند برخی از مردگان او را به سوی مقصود راهنمایی می‌کنند.» بخش اخیر، ص ۱۷۴.

ص: ۵۵

همان‌گونه که در دنیا نیز برای آنان چنین قدرتی وجود نداشته است؛ زیرا آنان نیز فانی هستند. این ویژگی به هنگام زنده بودن آنها نیز برایشان وجود دارد. بنابراین اگر این نوع توسل، شرک و رفتن به سوی غیر خداست، پس باید گفت توسل و درخواست دعا از انسان‌های صالح و اولیای الهی در زمان حیات آنها نیز ممنوع و غیر جایز است؛ حال آنکه چنین چیزی نه تنها ممنوع نیست، بلکه امری پسندیده می‌باشد و در میان مسلمانان شایع و رایج است. (۱)

اگر گمان مخالفان این است که کرامت و مرتبت اولیای الهی پس از مرگ، از آنها گرفته شده، از آنان می‌پرسیم چه دلیلی برای این ادعا دارید؟ منظور ما آن گروه از مردگانی نیست که به دلیل سختی‌ها سرگرم مشکلات خود هستند. دلیلی نیز بر دوام و استمرار این امر تا روز قیامت وجود ندارد. در نهایت ممکن است گفته شود این مسئله یک اصل کلی نیست. کمک گرفتن از مردگان نیز عمومیت ندارد؛ بلکه ممکن است برخی از مردگان به دنیای ما توجه داشته باشند، اما توان تصرف یا تدبیر امور را نداشته باشند.

۱- زیرا خداوند است که به حقیقت سودرسان، زیان‌رسان، عطا کننده و اباکننده از عطا و کریم است. اختیار هیچ چیز به دست بنده خدا نیست. خداوند در سوره اعراف از زبان پیامبر ص این گونه می‌فرماید: قُل لَا أَمْلِکُ لِنَفْسی نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللهُ وَ لَوْ کُنتُ أَعْلَمُ الْغَیبَ لَاسْتَکْثرْتُ مِنَ الْخَیرِ وَ مَا مَسَّنیَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِیرٌ وَ بَشِیرٌ لِّقَوْمٍ یؤْمِنُون؛ «بگو جز آنچه خدا بخواهد، برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم، و اگر غیب می‌دانستم، قطعاً خیر بیشتری می‌اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی‌رسید. من جز بیم‌دهنده و بشارتگر برای گروهی که ایمان می‌آورند، نیستم». اعراف: ۱۸۸ در «محق التقول» نام عالمان بزرگ و برجسته‌ای ذکر شده که به رسول خدا ص متوسل شده و از ایشان استغاثه کرده‌اند.

ص: ۵۶

همانند انسان‌های توانمند و مشایخی که در این دنیا، همه در یک وضعیت یکسان قرار ندارند. (۱)

اما هیچ دلیلی برای نفی مطلق این امر- هرچند به طور کلی- وجود ندارد؛ بلکه دلایل موجود، خلاف این امر را ثابت می کند.

البته اگر زائری بر این باور باشد که اهل قبور توان تصرف در این دنیا و یاری رساندن را دارند، اما خدای تبارک و تعالی را در نظر نیاورد و به درگاه آفریننده جهانیان تضرع نکند، این باور پذیرفته نیست و باید از آن دوری جست. همان گونه که می‌بینیم برخی اقدام به کارهایی می کنند که از آنها نهی شده است؛ مانند بوسیدن قبر، سجده کردن بر قبر و نماز خواندن بر آن. اما باید به یاد داشته باشیم که هرگز اعمال عوام مردم ملاک نیست و از محل بحث ما خارج است؛ بلکه از عالم به معارف دین، بعید است که چنین باورهای عوام‌پسندی داشته باشد.

کمک گرفتن مشایخ و اهل مکاشفه از ارواحی که به مرحله کمال

۱- در این رابطه ر. ک: الطبقات الکبری، علامه شعرانی، ج ۱، ص ۱۰۵؛ الانوار القدسیهٔ، ج ۲، ص ۱۱. «الخبر الدال علی وجود القطب و الأذناء و النجباء و الأبدال»، سیوطی. وی با سند خود از علی نقل می کند که به او گفته شد: ای امیر مؤمنان! اهل شام را نفرین کن! آن حضرت پاسخ داد: از رسول خدا شنیدم که فرمود ابدال در شام هستند. آنان چهل تن هستند که وقتی یکی از آنها بمیرد، خداوند فردی را جایگزین او سازد که [به برکت او] باران نازل می‌شود و بر دشمنان پیروز شوند و این فرد عذاب را از اهل شام برمی‌دارد. به جز شریح بن عبید، رجال این روایت صحیح هستند. البته او نیز ثقه است. در این رابطه، احادیث و روایات فراوانی وجود دارد. در حدیثی که ترمذی نقل کرده و در آن آمده: شما به دست ضعیفان خود یاری شده و روزی داده می‌شوید»، اشاره‌ای به این معنا دارد و فقط انسان غافل است که این حقیقت را انکار می کند.

ص: ۵۷

رسیده‌اند، بی‌شمار است و در کتاب‌های‌شان نیز نقل شده و بیان این حکایات در این مقام نمی‌گنجد. (۱) البته چه بسا که انسان‌های انکارکننده و متعصب سخنان این بزرگان را نیز باور نکنند.

البته در روایتی که از رسول خدا (ص) درباره زیارت قبور نقل شده، سلام دادن به مردگان، طلب آمرزش برای آنها و تلاوت قرآن برای شادی روح آنها ذکر شده است؛ اما در این روایت از کمک گرفتن از مردگان نهی نشده است. بنابراین، زیارت مردگان، هم برای کمک گرفتن از آنها و هم برای یاری رساندن به آنها جایز است. یاری گرفتن از مرده یا یاری رساندن به او، به زیارت‌کننده قبر و نیز به صاحب قبر بستگی دارد.

وی در ادامه می‌گوید: حتی استمداد از مرده، در سنت نیز آمده است. «ابن‌عساکر» در «تاریخ مدینهٔ دمشق»، «ابن جوزی» در «مثیر الغرام» و نیز «ابن‌نجار» با سندهای خود از «محمد بن حرب هلالی» و «ابو سید سمعانی» از علی (ع) نقل می‌کند که فرمود: سه روز پس از وفات رسول خدا (ص)

۱- سمهودی چهار حکمت را برای زیارت قبور بیان می‌کند و می‌گوید: حکمت زیارت قبور یکی از این چهار مورد است: اول، برای یادآوری آخرت و تذکر است؛ دوم، ممکن است به جهت دعا کردن برای اهل قبور باشد؛ سوم، چه بسا در صورتی که صاحب قبر از انسان‌های صالح باشد، این زیارت برای تبرک جستن باشد؛ چهارم، چه بسا برای ادای حق مردگان باشد. از رسول خدا ص نقل شده که فرمودند: چیزی که مرده در قبر بسیار به آن انس دارد، این است که محبوب او در دنیا به زیارت او بیاید. سبکی می‌گوید: زیارت قبر نبی خاتم هر چهار معنای فوق را در خود دارد. غیر از این چهار معنا نیز برایش وجود ندارد. ابن عربی می‌گوید: زیارت قبور انبیاء، صحابه، تابعین، علما و انسان‌های صالح، برکت و اثری معروف دارد. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۶۲. همچنین ر. ك: سرّ الروح، مختصر كتاب الروح. در این کتاب، مطالبی هست که بیانگر دیده شدن زنده‌ها و افعال آنان از سوی مردگان است. ص ۱۵۷.

ص: ۵۸

عُتبی آمد و خود را روی قبر آن حضرت انداخت یا خاک قبر را بر سر می‌ریخت. او عرض کرد: ای رسول خدا! شما فرمودی و ما هم شنیدیم و خداوند تبارک و تعالی و شما را شناختیم. این آیه بر شما نازل شد:

وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جاءُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا. (۱)

من به خود ستم کرده‌ام و آمده‌ام تا برایم استغفار کنی. آن‌گاه از قبر ندایی آمد که می‌گفت آمرزیده شدی. (۲)

این جریان را همه صحابه دیده‌اند و هیچ‌یک از صحابه، «عُتبی» را برای گفته‌هایش یا آنچه انجام داد، نکوهش نکرده است. به همین دلیل، مانند اجماع صحابه در جواز زیارت قبور و استمداد از آنان است.

برخی می‌گویند: درباره استمداد از غیر انبیای الهی، اختلاف‌نظر وجود دارد؛ ولی در امکان استغاثه به پیامبران در زمان حیات ایشان در این دنیا تردیدی وجود ندارد. هیچ یک از علما نیز آن را ردّ نکرده‌اند؛ هرچند برخی با استناد به روایت نقل شده از پیامبر (ص) که می‌فرماید: «هیچ کس نیست که

۱- «و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذاردند، به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند». نساء: ۶۴

۲- تاریخ مدینه دمشق، و مثیر الغرام و کتاب‌های دیگر. در کتاب وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۲۶۱ نیز به طور کامل بیان شده است. مقدسی نیز از دیگر دانشمندانی است که این روایت را نقل کرده است. المغنی، ج ۳، صص ۵۸۸- ۵۸۹. امام نووی در الاذکار، ج ۱۰، ص ۹۱ خود این داستان را نقل می‌کند. ابن کثیر در تاریخ، ج ۶، ص ۳۲۴ پس از نقل این حکایت می‌گوید: سند روایت صحیح است. ابن کثیر همچنین نبردی را نام می‌برد که شعار مسلمانان در آن نبرد «یا محمداه» بوده است.

ص: ۵۹

بر من سلام فرستد، مگر اینکه خداوند روحم را به من بازمی‌گرداند تا پاسخ سلام او را بدهم.» اشکال وارد کرده‌اند. [و گفته‌اند این روایت نشان می‌دهـد که پیامبر (ص) پس از مرگ برای اینکه بتوانـد پاسخ سـلام زندگان را بدهد، باید روح به کالبد او بازگردد و زنده شود]. این روایت را ابو داود با سند صحیح از ابو هریره نقل کرده است. (۱)

پاسـخ این اشـکال را این‌گونه بیـان می‌کنیم که این روایت بـا در نظر گرفتن سـطح فهم مخاطب بیان شـده است؛ چون برخی گمان می‌کنند برای شـنیدن سلام، باید روح مردگان به جسم آنان بازگردانده شود. در واقع پیامبر (ص) در مقام بیان این حقیقت بوده که من سـلام شـما را تمام و کمال می‌شـنوم و به آن پاسـخ می‌دهم. همچنین این روایت دلالت دارد که با اولین سـلام روح به بـدن آن حضرت برمی‌گردد، ایشان همان لحظه پاسخ سلام را می‌دهند، دلیلی بر اینکه دوباره قبض روح می‌شود و مرگ‌های متعددی نسبت به آن حضرت اتفاق می‌افتد، نداریم. (۲)

«ابن حجر هیثمی» در «الجوهر المنظم» می‌گوید: دلیل اینکه روح قدرت

۱- مسند ابو داود، ج ۲، ص ۲۹۳؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۵۲۷؛ حیاة الانبیاء، بیهقی، ص ۱۱؛ شعب الایمان، ج ۲، ص ۲۱۷.

۲- بیهقی در کتـاب «الاعتقـاد» می‌افزایـد: «مـا علاـوه بر اعتقـاد به ثبوت ادراکـات،ماننـد علم و شـنیدن برای انبیا، این را برای دیگر مردگان نیز باور داریم. ما تردیدی نداریم که پس از مرگ، زندگی به مردگان بازمی‌گردد؛ همان‌گونه که در سنت نیز آمده است. دلیلی نیز وجود نـدارد که آنها پس از این مرحله دوباره می‌میرنـد؛ بلکه وجود عذاب یا نعمت برای مردگان در قبر ثابت شده است. ادراک این نیز مشروط به وجود حیات برای مردگان است. ر. ک: وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۵۵.

ص: ۶۰

نطق دارد- همان‌گونه که گروهی از علما بیان کرده‌اند- این است که رسول‌خدا (ص) حیات دائمی دارند؛ زیرا محال است که در صحنه هستی، کسی در طول شب و روز بر آن حضرت سلام نکند و او نیز پاسخ سلام را ندهد. این سخن در «خلاصهٔ الوفاء» به نقل از بیهقی نیز آمده است.

آنچه تاکنون بیان شد، با فرض شرط نبودن حضور سلام دهنده نزد قبر رسول خداست. اگر کسی از نقطه دوری به ایشان سلام کند- به موجب ظاهر روایت- آن حضرت پاسخ سلام او را می‌دهد. اما اینکه گفته شده لازمه داشتن نطق پیوسته، وجود حیات برای ایشان است، از این حدیث شریف استنباط می‌شود که ایشان به سلام‌کننده، پاسخ لفظی می‌دهند. پس خداوند نطق را به ایشان بازگردانده است.

علاوه بر دلیل بالا- ادلّه فراوان دیگری برای وجود حیات برای انبیای والامقام در آخرت هست که نمی‌توان همه را در این سطور گنجانید. سیوطی در این باره رساله‌های متعددی نگاشته است.

یاری خواستن از پیامبران الهی در زمان ما همچنان وجود دارد؛ چرا که خلفای راشدین با اینکه داستان «عتبی» را می‌دانستند، اما آن را ردّ نکردند. بنابراین انسان‌های دارای فهم و فضیلت نمی‌توانند در جواز این امر تردید داشته باشند. (۱)

درباره جواز مدد گرفتن از انسان‌های صالح و اولیای الهی نیز پاسخ می‌دهیم که در این رابطه آثار فراوانی از علمای بزرگوار وجود دارد.

۱- پیش از این، داستان عتبی را به طور مفصل بیان کردیم.

ص: ۶۱

«ابن‌جوزی» در کتاب «صفوة الصفوة» می گوید: «ابراهیم حربی» می گفت: قبر «معروف کرخی» نوشداروی مجرب است. (۱)

«امـام شافعی» می گویـد: قبر [امام] موسـی کاظم (ع) نوشـداروی مجرّب شـده است. «امام محمـد غزالی» می گویـد: «هر کس که در زمان حیاتش مورد توسل و تبرک مردم بوده، پس از مرگ نیز به او توسل و تبرک جسته می‌شود». (۲)

«شیخ عبدالحق دهلوی» می گوید:

این سـخن با ادله روایی و نیز اجماع امت همخوانی دارد؛ زیرا تصرف در امور- چه در دنیا و چه پس از مرگ- توسط روح صورت می گیرد. تصرف‌کننده حقیقی نیز خداوند است. ولی شدن نیز به معنای فنای در درگاه الهی و بقا یافتن به واسطه حضرت حق است. این امر پس از مرگ به طور کامل‌تر تجلی پیدا می کند.

«شیـخ احمد بن زروق» می گوید: «شیـخ ابوالعباس حضرمی روزی از من پرسید کمک‌رسان زنده قوی‌تر است یا مرده؟» پاسخ دادم: «گروهی می گویند زندگان قدرت بیشتری در یاری رساندن دارند؛ اما من می گویم

۱- ر. ک: سـیر أعلاـم النبلاء، شرح زنـدگانی معروف کرخی، ج ۹، ص ۳۴۳. ذهبی همچنین دربـاره زیـارت قبر بانو نفیسه [بی‌بی نفیسه] می گوید: «دعا در کنار قبر ایشان و در کنار قبر انبیا و انسان‌های صالح مسـتجاب است». ج ۱۰، ص ۱۰۷. این نویسنده درباره زنـدگی‌نامه ابن فورک می‌نویسد: «آرامگاه وی زیارتگاه است و دعا در آنجا مسـتجاب». ج ۱۷، ص ۴۱۵. در کتاب «کشف الستور عمـا أشـکل من أحکـام القبور» موارد فراوانی در این رابطه وجود دارد. کشف السـتور عمـا أشـکل من أحکـام القبور، شـیخ محمود سعید، ص ۲۲۲. این اثر حاصل گردآوری همه مطالبی است که در این باره در کتاب‌های دیگر به طور پراکنده وجود دارد.

۲- ر. ک: وفاء الوفاء.

ص: ۶۲

مردگان در یاری رساندن قوی‌تر هستند». پس از این سخن، وی گفت: «بله، زیرا مرده در محضر الهی است».

از نگاه اهل پژوهش، روح زیارت‌کننده با روح مرده [که زیارت می‌شود] در برابر هم قرار می‌گیرند. در نتیجه انوار ولی صالح و نیز اسرار او در دل زیارت‌کننده منعکس می‌شود. (۱)

۱- علامه کوثری در کتاب «المطالب العالیة» از علامه رازی کسی که در زمینه اصول دین آثار سودمندی دارد نقل می‌کند: «نوری از معارف استدلالی، علوم اکتسابی و اخلاق نیکو مانند خضوع و راضی بودن به قضا و قدر الهی و مانند آن که در روح زائر وجود دارد، در روح مرده‌ای که زیارت می‌شود، بازتاب داده می‌شود. از سوی دیگر، پرتو علوم نورانی و کاملی که از سوی مرده حاصل شده، در دل زائر بازتاب می‌یابد». ر. ک: محق التقول، ص ۱۲۲.

ص: ۶۳

کتابنامه

۱. السنهٔ و البدعهٔ، عبدالله محفوظ حداد باعلوی.

۲. إتقان الصنعهٔ فی تحقیق معنی البدعهٔ، عبدالله صدیق غماری.

۳. البدعهٔ و تحدیدها و موقف الاسلام منها، عزت عطیهٔ.

۴. أثر الحدیث الشریف فی اختلاف الفقهاء، محمد عوّامهٔ.

۵. قواعد فی علوم الفقه، حبیب احمد کیرانوی.

۶. الجواهر المضیهٔ فی طبقات الحنفیهٔ، عبدالقادر قرشی.

۷. المعیار المعرب، ابوالعباس الونشریسی. (۱۳ جلد).

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان


WWW